

بررسی تحولات تاریخی روابط ایران و آمریکا

گفتگوی مشترک جمعی از استادان علوم سیاسی، روابط بین الملل و تاریخ معاصر



شرویشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

دیباچه

تاریخ روابط نه چندان بلند ایران و آمریکا آکنده از مسایل پراهمیت و فراز و نشیب هاست که در مناسبتها و ازمنه‌ی مختلف اتفاق افتاده و در نهایت به قطع روابط سیاسی این دو کشور انجامیده است. ماهیت این روابط هر چه باشد برای هر دو کشور شایسته‌ی پژوهش است. عدم تفاهم و فاصله موجود میان این دو کشور چنان زیاد است که می‌توان از آن به راهی ناهموار و یا دیواری بلند تعبیر کرد.

آیا این فاصله زیاد و دیوار بلند دشمنی چرا به وجود آمد؟ ایران مقصر بوده یا آمریکا؟ آیا این دیوار بلند هم چنان باید باقی بماند و یا لازم است که برداشته شود؟ اینها و ده‌ها سؤال دیگر پاسخی دقیق و عالمانه می‌طلبند. آیا بدون مراجعه به تاریخ می‌توان به چنین پرسشهایی پاسخ داد؟ البته که نه. با این همه باید توجه داشت که تأکید انحصاری بر گذشته و چشم‌پوشی از واقعیت‌های فعلی نیز نمی‌تواند پاسخ‌های عینی، قابل درک و کارآمد را در این زمینه فراهم بیاورد. به همین جهت است که در این قبیل موارد باید هم از تاریخ مدد گرفت و هم از فرمولهای روابط سیاسی و معادلات علمی در روابط خارجی. این همان چیزی است که در بررسی مسأله‌ی روابط ایران و آمریکا تاکنون نادیده گرفته شده است.

فصلنامه یاد، بنا به رسالتی که در مسایل زیربنایی و حساس مربوط به تاریخ انقلاب اسلامی و تاریخ معاصر ایران، برای خود احساس می‌کند، برای ارائه‌ی شیوه‌ی مناسبی از پژوهش و بررسی علمی روابط ایران و آمریکا اقدام به دعوت از استادان صاحب نظر دانشگاهی در این موضوع کرده تا زمینه‌ی یک پژوهش علمی بی طرف را در این باره فراهم آورد.

بدین منظور از شماری از استادان نامدار علوم سیاسی و روابط بین‌الملل دانشگاه دعوت به عمل آمد تا در معیت برخی از اعضای بنیاد تاریخ انقلاب اسلامی ایران در میزگردی به این مناسبت شرکت نموده و به گفتگو و تبادل نظر علمی بپردازند. مطالبی که ذیلاً به خوانندگان محترم تقدیم می‌شود، حاصل این بحث هاست که عیناً تقدیم می‌گردد.

شرکت کنندگان در این بحث علمی به ترتیب الفبا عبارتند از آقایان:

- دکتر داریوش اخوان زنجانی (عضو هیأت علمی دانشگاه تهران و استاد دروس روابط بین‌الملل و مباحث مربوط به آمریکا).

- دکتر صادق زیباکلام (استاد علوم سیاسی دانشگاه تهران).

- دکتر سید حسین سیف زاده (استاد روابط بین‌الملل و علوم سیاسی دانشگاه تهران).

- حجة الاسلام و المسلمین ابوالفضل شکوری (استاد علوم سیاسی دانشگاه تربیت مدرس و عضو

هیأت علمی بنیاد تاریخ انقلاب اسلامی).

- دکتر حاتم قادری (استاد علوم سیاسی دانشگاه تربیت مدرس).

- حجة الاسلام و المسلمین عبدالمجید معادیخواه (دبیر کل بنیاد تاریخ انقلاب اسلامی ایران).

- دکتر عباس منوچهری (استاد علوم سیاسی دانشگاه تربیت مدرس و معاون دانشکده علوم انسانی).



در جستجوی سرگم شده کلاف!*

منوچهری: چنان که دوستان استحضار دارید موضوع این جلسات بررسی «روابط ایران و آمریکا» از ابتدا تاکنون هست و این عنوان خیلی کلی است، ولی نقطه شروع است. ان شاءالله در طی بحث بتوانیم حوزه تبادل نظر را مشخص تر کنیم. ظاهراً تأکید بیشتر بر روش تبیین تاریخی مورد نظر هست، ولی ضرورتاً این به این معنا نیست که ما بخواهیم اینجا صرفاً کار مرور بر سیر وقایع را در مورد رابطه‌ی ایران و آمریکا انجام بدهیم. بویژه این که اکثریت اعضای جلسه از اساتید علوم سیاسی هستند. به هر حال امید است که ان شاءالله هر چه بیشتر از تبادل افکار و نظرات و از دیدگاه‌های تحلیلی آقایان استفاده ببریم. حالا اگر دوستان هر کدام صلاح می‌انند، علی‌رغم این که من تأکید کردم که ضرورتاً مرور نیست ولی به عنوان مقدمه اگر دوستان یک مرور کلی داشته باشند، تا آن مینا و نقطه شروع بحث بشود، به نظر من بد نیست.

*- نخستین جلسه‌ی میزگرد بررسی تاریخ روابط ایران و آمریکا در تاریخ شنبه ۷۷/۳/۹ تشکیل شد.

اخوان زنجانی: اگر موضوع بحث را یک مقدار محدودتر بکنیم شاید یک مقداری مناسب‌تر باشد. ببینید به نظر من روابط ایران و آمریکا را در مجموع ما می‌توانیم به سه دوره تقسیم کنیم. دوره‌ی اول از آغاز تا کودتای ۲۸ مرداد، دوره‌ی دوم از کودتای ۲۸ مرداد تا آغاز انقلاب، دوره‌ی سوم از سقوط حکومت شاه به بعد. یعنی زمان جمهوری اسلامی. حالا کدام یکی از این سه دوره و چه چیزش را می‌خواهید بررسی کنید؟

منوچهری: من هم دقیقاً، به همین دلیل فکر کردم که اگر یک مرور خیلی کلی بشود به عنوان مقدمه بحث، خوب است، ولی این که خودمان را محدود کنیم به آن مرور قاعدتاً نتیجه‌ای نخواهیم گرفت. حالا هر کدام از دوستان آمادگی بیشتر دارند، این سه دوره را در ۸،۷ دقیقه یک مرور کلی نمایند و برداشت کلی از ویژگی‌های برجسته این سه دوره را تشریح کنند. آقای دکتر قادری شما بفرمایید.

قادری: من فکر می‌کنم چهار دوره‌اش بکنیم مناسب‌تر است. یکی از ابتدای روابط تا شهریور ۲۰ یکی از شهریور ۲۰ یعنی اشغال ایران که حضور آمریکایی‌ها، درگیری شان به شکل جدی با سیاست ایران و جامعه ایران آغاز شده تا ۲۸ مرداد، ۲۸ مرداد سال ۳۲ با تب و تابش یک مرحله‌ی دیگر محسوب شود تا انقلاب و بعد از انقلاب نیز یک دوره یعنی عملاً من قبل از شهریور ۲۰ را یک مرحله‌ی مقدماتی می‌دانم. یعنی از اولین باری که عامل‌های آمریکا پای شان به ایران رسید مثل بنجامین یا بعضی از آمریکایی‌ها که در تحولات ایران فعال بودند مثل باسکرویل یا مثل شوستر، کسانی که در حول و حوش مشروطه و اینها بودند که آنها یک دوره هستند که ارتباط بیشتر فردی بود و خیلی سازمان یافته نبود، آن زمان ایران در حوزه منافع و علایق آمریکا جای نمی‌گرفت بیشتر علایق جنبی بود. از جنگ جهانی دوم است که علایق جدی می‌شود. من پیشنهاد می‌کنم که اگر چهار مرحله‌اش کنیم شاید مناسب‌تر باشد.

شکوری: من تاریخ روابط ایران و آمریکا را در پنج دوره و مرحله بررسی می‌کنم که در فرصت اختصاصی خودم توضیح خواهم داد.

منوچهری: حالا من یک نکته بگویم، مورخ‌ها به این نتیجه رسیده‌اند که اصلاً نباید دوره بندی کنیم، از بس در دوره‌ها بحث هست. ولی به هر حال دوستان نظرات شان را بفرمایند.



شکوری: دوره‌ها و مراحل پنجگانه مورد نظر بنده از این قرار است:

مرحله‌ی اول یعنی دوره‌ی اول روابط ایران و آمریکا یعنی از سال ۱۸۲۹ شروع می‌شود تا ۱۸۵۰ روابط صرفاً فرهنگی و تا حدودی مذهبی - فرهنگی است. هیأت‌های مذهبی آمریکایی می‌آیند، در ارومیه و سپس در تبریز، و مناطق غربی و شمال کشور مدارس را تأسیس می‌کنند، هیأت‌های مذهبی بین آشوری‌ها و بعضاً از منی‌ها شروع می‌کنند به تبلیغات مذهبی و هیچ فعالیت سیاسی و اقتصادی ندارند. تا سال ۱۸۵۰ به بعد که مصادف است با دوره‌ی صدارت مرحوم میرزا تقی خان امیرکبیر، امیرکبیر در تاریخ ایران اولین شخصی است که روابط رسمی با آمریکا را شروع کرده، منتهی به عنوان نیروی سوم و اهرم فشاری در مقابل دو نیرویی که بر ایران فشار می‌آوردند و سوء استفاده می‌کردند، یعنی انگلیس و روسیه. ایشان میرزا احمد خان را که در استانبول از طرف

ایران مأمور و در واقع سفیر بود، مأمور می‌کند با سفیر آمریکا در آنجا ارتباط برقرار کند و راجع به ایجاد روابط میان ایران و آمریکا صحبت کند. این کار صورت می‌گیرد و به یک معاهده‌ای هم می‌انجامد منتهی یک ماه بعد از آن امیرکبیر معزول و مقتول می‌شود و عملاً این معاهده نیز که نوشته شده بود مبادله نمی‌شود و می‌ماند، آن معاهده بیشتر اقتصادی و شامل کشتیرانی و این مقوله‌ها بوده است.

در ۱۸۵۶ که روابط ایران و انگلیس دوباره تیره می‌شود، دولت ایران باز پناه می‌برد به آمریکا، از طریق همین میرزا احمد خان یاد شده با سفیر آمریکا در عثمانی تماس می‌گیرد که قراردادی ببندد، با این مضمون که کشتی‌های آمریکایی در خلیج فارس حضور داشته باشند و از منافع ایران در مقابل عثمانی‌ها و در مقابل انگلیسی‌ها دفاع کنند. آمریکایی‌ها باین قضیه علاقه نشان نمی‌دهند و می‌گویند که در حد مبادلات اقتصادی ما حاضریم عهدنامه‌ای ببندیم. این مبادله اقتصادی یا عهدنامه اقتصادی بسته می‌شود و شش ماه بعد هم امضا و مبادله می‌شود، این نیز یک دوره و همان دوره‌ی دوم است. دوره‌ی اول صرفاً فرهنگی بود، ولی روابط در دوره‌ی دوم اقتصادی و فرهنگی است. در واقع این مرحله با نوساناتی تا شهریور ۲۰ ادامه دارد و یک بار هم در زمان رضاشاه رابطه‌ی قطع و دوباره وصل شده است.

از شهریور ۱۳۲۰ تا ۱۳۲۸، مرداد ۳۲ هم یک مرحله است و دوره‌ای است که روند نفوذ آمریکا یعنی نفوذ سیاسی آمریکا در ایران شروع می‌شود که خوب توضیح لازم ندارد. از ۲۸ مرداد سال ۳۲ تا بهمن ۵۷ یا یک مقدار بعد از آن راکه به اصطلاح سفارت آمریکا در تهران اشغال شد نیز یک مرحله است، که دوران تثبیت سلطه‌ی آمریکا در ایران است، حاکمیت آمریکا و قدرت سیاسی آمریکا در ایران در این دوره تثبیت شد.

مرحله‌ی پنجم نیز دوران جنگ سردی است که بین ایران و آمریکا در دوره‌ی جمهوری اسلامی به وجود آمده و بهانه آن نیز حمایت آمریکا از شاه فراری ایران و اقدام تلافی جویانه دانشجویان ایرانی در تصرف سفارت آمریکا در تهران بوده، و این جنگ سرد هم چنان ادامه دارد، و در واقع خود یک دوره و یک مرحله است.

این پنج مرحله‌ای که مورد نظر من بود و تقسیم بندی کردم و برداشت من هم این است که تا ۲۸ مرداد ۳۲ روابط ایران و آمریکا کاملاً مثبت بوده و از لحاظ افکار عمومی ایران، آمریکا همیشه به

عنوان نیروی سوم تعادل بخش، اگر نه نجات بخش، در صحنه‌های سیاسی ایران حاضر می‌شده است. حتی در نهضت نفت آمریکا به عنوان حمایت از ایران وارد عمل شده. در نهضت ملی شدن نفت و به ثمر رسیدن نهضت آن نقش داشته. چنان که در الغای قرارداد ۱۹۱۹ و ثوق الدوله آمریکا و فرانسه نقش داشته‌اند. یعنی قبل از ۲۸ مرداد رابطه با آمریکا از لحاظ افکار عمومی مثبت بوده در ایران، چون آمریکا به عنوان یک حامی جدی ایران و متعادل کننده‌ی روابط خارجی آن به عنوان نیروی سوم مطرح بوده. بعد از ۲۸ مرداد هست که روند سلطه‌گری را در ایران در پیش گرفته و نتایج معکوسی را هم برای ما داشته و هم برای خود آمریکا.

حالا می‌شود بررسی کرد که به قول آقای دکتر اخوان این خیلی طولانی است، یک مقطعی را از اول ما بیابیم بگیریم و بحث کنیم. من معتقدم بهتر است اول بیابیم «جریان‌ها» را بحث کنیم ما جریان‌های سیاسی در تاریخ معاصر ایران داشته‌ایم مثلاً روس یک جریان بوده (بعد شوروی حالا ادامه‌ی آن هست یا نیست باید بحث کرد)، آلمان یک جریان بوده، مخصوصاً دورانی که نازیها حکومت می‌کردند به صورت یک جریان قدرتمند در ایران عمل می‌کرده از نظر سیاسی و فرهنگی. آمریکا یک جریان بوده. فرانسه و انگلیس جریان‌های دیگری بودند. حالا اینها واقعاً جریان‌های جدایی هستند یا چندتایشان را می‌شود در هم ادغام کرد و یک جریان محسوب کرد حرف دیگری است. من پیشنهاد می‌کنم این را اول بحث کنیم که این جریان‌ها چه بودند. بعد بیابیم ببینیم خصوصیات جریان سیاسی آمریکا در ایران چه بوده و چرا باین صورت در آمده است. در اینجا است که این دوره بندی‌ها قابل استفاده و استناد خواهد بود. سبک دیگر اینست که بدون پرداختن به جریان شناسی، تحولات روابط دو کشور را بررسی کنیم که البته من با آن نیز مخالف نیستم.

زیبا کلام: عرض کنم که من زیاد موافق نیستم با این که ما بیابیم کشورهای خارجی را بگویم مثلاً جریان بلژیک، روسیه، آلمان، آمریکا و بعد بگویم خوب مثلاً در هر برهه‌ی تاریخی که ما داشتیم، رابطه‌ی ما مثلاً با آمریکا چگونه بوده است. معتقدم که این می‌شود یک کار تاریخی صرف، چندان هم ما را به جایی نمی‌رساند. واقع مطلب این هست که می‌شود به هر حال به اشکال گوناگون رابطه‌ی ایران با آمریکا را تقسیم کرد، ولی به نظر من همه‌ی ما کم و بیش این اجماع را داریم که آمریکایی که به تدریج از بعد از جنگ جهانی دوم وارد ایران شد یک آمریکایی جدیدی بود به لحاظ مناسبات

سیاسی، اقتصادی و غیره تا قبل از آن هر چی بوده حول آن تقسیم بندی خیلی دقیق و مته به خشخاشی که حجة الاسلام شکوری کردند من آن راهم زیاد نافع نمی دانم که بیاییم بگویم حالا یک بخشش فرهنگی بوده بعد یک مقداری اقتصادی شده است و ...، به هر حال آمریکا یک کشور غربی بوده است و کم و بیش مناسباتی که ما داشتیم مثل مابقی کشورهای غربی بوده. یعنی فرض بگیرید با ژاپن هم یک چنین حالتی را کم و بیش ما داشتیم. از یک جاهایی به نظر من آمریکایی ها موجود جدیدی شدند یعنی رابطه‌ی ما با آمریکا شد آن رابطه‌ای که به هر حال به نام سلطه و استکبار و اینها شناخته می شود که خوب اینها همه اش جای بحث دارد و در موقع مناسب آن باید بحث شود. اینست که من معتقدم تقسیم بندی حقیقی آن تقسیم بندی هست که بر آن تصویر و تصویری که ما از آمریکا پیدا کرده‌ایم، مبتنی باشد. واقع مطلب این هست که آن آمریکایی ما فعلاً در ذهن مان داریم به تدریج از بعد از ۲۸ مرداد ۳۲ به وجود آمد. تا قبل از آن اگر چیزی هم باشد آمریکا را هم من می خواهم بگیرم مثل مابقی کشورها، اینجا من با حجة الاسلام شکوری موافقم، با این تفاوت که برخلاف فرض بفرمایید انگلستان و روسیه که به عنوان کشورهای غربی صاحب نفوذ بودند و به هر حال یک مصالح و مطامع خاص سیاسی و اقتصادی داشتند. آمریکا این حالت را نداشت به آمریکایی ها حتی به عنوان یک قدرت مثبت نگاه می شد. ولی مسأله‌ی این هست که خود آمریکایی ها هم از بعد از جنگ جهانی دوم هست که آن سیما را نسبت به خودشان پیدا کردند. یعنی به عبارت دیگر می خواهم بگویم که مصر هستم ولو این که ما این قدر تقسیم بندیها را ظریف نکنیم، به عقب برگردیم. برای این که واقع مطلب این هست که شما وقتی بر می گردید ۱۹۰۰، شما وقتی بر می گردید به جنگ جهانی اول، اساساً آمریکا بازیگر چندان مهمی در معادلات بین المللی نیست، نه فقط با ما. بنابراین زیاد اهمیتی ندارد مناسبات ما با آمریکا، بلکه اساساً خود آمریکا در مناسبات بین المللی عدد و رقمی نیست فی الواقع. می خواهم بگویم از نیمه جنگ جهانی دوم به بعد هست، یعنی از حمله‌ای که به هر حال ژاپنی ها به فوروسارور می کنند و پای آمریکا به جنگ جهانی دوم کشیده می شود. از آن مقطع به بعد هست که آمریکا می شود یک بازیگر اصلی در صحنه‌ی بین المللی. منتهی اصرار ندارم که به گذشته‌ی رابطه با آمریکا یعنی قبل از مرداد ۳۲ زیاد پردازیم، ولی معتقدم خیلی گذرا و در حد همان چیزهایی که حاج آقای شکوری گفتند، در حد همانها کفایت می کند. عمده مطلب این هست که تا قبل از مرداد سال ۱۳۳۲ تصویری که از آمریکا در ایران بوده یک تصویر مثبتی بوده، حتی بسیاری از رجال ماکسانی

مثل سهیلی، احمد قوام السلطنه، دکتر رضازاده شفق و حتی کم و بیش خود دکتر مصدق در دهه ۲۰، معتقد بودند که شاید بتوانیم برای ایجاد موازنه در سیاست خارجی از آمریکا استفاده کنیم. یعنی به عبارت دیگر دو قدرت اصلی در ایران بعد از شهریور ۱۳۲۰ یکی اتحاد شوروی سابق (روسیه بود) و دیگری انگلستان بود همانطوری که می‌دانیم هر دوی اینها پایگاه‌های مهم حمایت داخلی داشتند. دربار و خوانین و اشراف و اینها در حقیقت از طرف انگلیس یعنی اهرم انگلیس بودند. نیروهای چپ و عمدتاً حزب توده نیز در حقیقت اهرم فشار اتحاد جماهیر شوروی بود. در آن زمان بسیاری از رجال آگاه‌تر و پخته‌تر ما بودند که در حقیقت به آمریکا به عنوان یک نیروی سومی که می‌توانیم در مقابل این دو نیرو قرار دهیم نگاه می‌کردند. اینها البته همه‌اش تا ۲۸ مرداد سال ۳۲ بود. از سال ۳۲ به بعد حتی خوش خیال‌ترین سیاستمداران ما هم چنین تصویری را دیگر از آمریکا نداشتند. برای همین است که معتقدیم برگردیم در حقیقت به دهه ۲۰، از آنجا سر نخ را بگیریم بباییم و در عین حال توصیه می‌کنم که وقت زیادی نگذاریم روی گذشته‌ی تاریخی، بلکه مسائلی که واقعاً در مورد آمریکا برای امروز ما مطرح است خیلی حیاتی‌تر و فوری‌تر هست، تا این که حالا مثلاً در زمان امیرکبیر ما چه کاری می‌خواستیم با آمریکا بکنیم و امثال اینها.

منوچهری: البته قاعدتاً یکی از دغدغه‌های این مرکز (بنیاد تاریخ)، دید تاریخی به قضایا هست اینست که از آن نیز بطور کامل نمی‌شود غافل بود. حالا با توجه به این که به هر حال برای شما هم (یعنی دکتر زیبا کلام) مهم هست آن نگاه تاریخی، متنها خوب صرف محدود شدن به آن هم شاید خیلی نتیجه علمی در بر نداشته باشد. بنابراین اگر دوستان صلاح می‌دانند باز هم در مورد منطبق دوره بندی یا در واقع تعیین خصلت و ویژگی ذهنیت‌هایی که در دوره‌های مختلف بوده است تأمل و گفتگویی بشود.

سیف زاده: قبل از جلسه در خدمت بعضی آقایان ما یک بحثی داشتیم که تا چه حد علم می‌تواند در خدمت منافع ما قرار بگیرد. من فکر می‌کنم علم تاریخ هم خارج از آن نیست. اگر ما بتوانیم در رابطه با مسأله‌ی به اصطلاح منافع که علم می‌تواند برای ما داشته باشد تبیینی ارائه کنیم شاید بین تاریخ و تئوری پیوند بخورد. مقدمه‌ صحبتی که جناب دکتر زیبا کلام کردند در واقع مقدمه‌ عرایض

بنده هم می‌باشد. با این معیار، من فکر می‌کنم به جای این که ما خودمان را در قالب تاریخ بیندازیم تا به قول شناخت شناسها مغزمان آینه‌ای باشد که ببینیم چه چیزی هست و چه چیزی نیست، بیاییم مغز را فانوسیش کنیم و آثارش را ببینیم چیست، یعنی معیارهای ارزیابی درست کنیم که معلوم شود مضرات و فواید این رابطه چه بوده. آن وقت اینجا تاریخ می‌تواند به تئوری ما پیوند بخورد. یعنی ما بیاییم گذشته‌ی تاریخ را بررسی بکنیم، کمی‌اش کنیم، موقعی که کمی‌اش کردیم معلوم می‌شود در طول این رابطه‌ی ما کجا ضرر کردیم و کجا فایده داشتیم. بعد می‌آییم به جامعه شناسی و بحث جامعه شناختی بکنیم که آن موقعی که ضرر کردیم چه عواملی حاضر بوده و چه عواملی غایب، و آن موقعی که سود بردیم چه عواملی حاضر بوده و چه عواملی غایب بوده.

در اینجا دو تا نکته مهم است که ما باید به آن توجه کنیم. یکی مسأله‌ی واقعیات است. یکی تصور از واقعیات. و این دو خیلی مهم هستند. به نظر من در جامعه ما بیشتر تصور از واقعیات وجود دارد تا واقعیات، برای این که یک مقدار جریان را ساده‌تر بکنم مثالی می‌زنیم. گاه من از بچه‌ها می‌پرسم «دهه فجر» چند روز است؟ بچه‌ها می‌گویند ده روز، ولی وقتی می‌شماریم می‌بینیم ۱۱ روز است. گاهی فاصله تصور از واقعیات با خود واقعیات خیلی زیاد است که ما دچارش هستیم.

گرفتاری دوم مسأله‌ای است مهم. به نظرم می‌رسد از لحاظ شناختی برهه‌ی تاریخی عوض شده. یک زمانی زمان غلبه‌ی اندیشه شناختی پوزیتیویسم بود که همه چیز مدنی و تمدنی تفسیر می‌شد و می‌رفت به سویی که یک پارچگی مدنی همه‌ی دنیا را بگیرد. هم ما این گرایش را داشتیم هم جهانیان و از جمله آمریکاییها این گرایش را داشتند. در آن زمان ما نمی‌توانستیم تلفیق کنیم که انبساط تمدنی داشته باشیم یعنی همکاری کنیم با دنیا ضمن این که هویت خودمان را نیز حفظ کنیم. یعنی یک گرایش منطقی جالبی وجود نداشت که بتواند این دو چیز متناقض را از هم دیگر نشان بدهد، ضمن این که ما وارد نظام بین‌الملل می‌شویم از طرف دیگر به هویت خودمان توجه داشته باشیم، که البته الآن هم ما دچار همین مشکل هستیم، به خاطر این که ملی‌گرایی را اصولاً منفور می‌دانند، نمی‌توانند بگویند که آقا ما از لحاظ امنیت ملی گرا و از لحاظ دینی اسلامگرا هستیم. یعنی این کثرت ذهنی را نمی‌توانیم داشته باشیم.

حالا از این تعبیر ما می‌توانیم وارد بحث تئوریک بشویم و بررسی کنیم که چرا اصولاً بین ایران و آمریکا رابطه برقرار شد؟ اگر بخواهیم از آن طرف نگاه کنیم می‌بینیم آمریکایی‌ها یک موقع سیاست

انزوا داشتند یک موقع سیاست درگیری، تا زمانی که آمریکا تبدیل به ابر قدرت نشد یعنی تست نکرد جنگ جهانی اول و جنگ جهانی دوم و شرکت هایش مشخص نشدند، مثل مایبی محابا وارد نظام بین



دکتر سیف زاده

الملل نشد، موقعی که آثار پیروزی را دید متوجه شد که خوب حالا منافعش واقعاً جهانی شده و چون منافع جهانی شده می تواند از این سبد، نمدی بمالد برای خودش. خوب علت این علاقه به ایران را اگر نگاه بکنیم می بینیم که دو تا مسأله است: یکی علایق سلبی آمریکاست که در Contain ment یعنی سیاست مهار و یکی علاقه ایجابی آمریکاست که متأسفانه ما به خاطر عدم شناخت از هیچکدام از این دو تا استفاده نکردیم. از لحاظ سلبی یک واقعیتی است که ما می بینیم که به روسیه نمی شود هیچ موقعی اعتماد کرد و این دو سال گذشته حقایق بسیاری را روشن کرده است. یک وقتی من از سفیر روسیه در وزارت خارجه مان می پرسیدم آقا واقعاً چه برای ما می خواهید بکنید و چه کردید؟ وزارت خارجه ی ما خوش خیالانه فکر می کرد که روسیه نجات بخش است، تا بالاخره در

سه هفته یا چهار هفته‌ی اخیر که این مسأله به اصطلاح «دریای خزر» پیدا شد، حالا من نمی‌دانم که چرا همیشه وزارت خارجه ما باید سرش به سنگ بخورد و بعد تنبه پیدا کند. در هر حال در این دو سال گذشته بانحاء مختلف که سفیر روسیه می‌آمد آنجا می‌بایست یقه‌ی روسیه را می‌گرفتیم که روسیه علاقمند به این است که ایران مستقل بماند تا او نیز به طریقی به خلیج فارس راه پیدا کند به خاطر محدودیت‌هایی که هست چون ترکیه جزو ناتو است. پس باید جدی‌تر بیاید. بنابراین یکی از مسائلی هست علایق سلبی آمریکا است که حالا از لحاظ استراتژیک می‌گویند که ایران قلب زمین است و روسیه به ایران علاقمند است و در اینجا بین منافع ما و منافع آمریکا یک تلاقی وجود دارد. حالا بحث این است که آیا ما می‌توانیم از این فرصت استفاده بکنیم یا نمی‌توانیم استفاده کنیم. این بحث، بحث بسیار مهمی است که در بعضی نقاط حتی ما خودمان نتوانستیم استفاده کنیم در گذشته به خاطر این که ذهنیتش را نداشتیم، ولی امثال کره‌ی جنوبی و دیگران توانستند از آن استفاده کنند. البته این به معنای این نیست که آمریکانیت خوبی دارد و به خاطر خدا این کار را می‌کند، نه، گاهی منافعش با منافع ما مشترک می‌شود. یعنی ما چون موقعیت استراتژیک داریم یک چنین مسأله‌ای را مطرح می‌کنیم.

دوم مسأله‌ی ایجابی است که بعد از انقلاب پیدا شده است. یعنی اگر ما تا سال ۵۷ را یا تا سال ۹۱ را دوران سلبی بگیریم که سیاست آمریکا در ایران مبتنی بر مهار روسیه است، از حالا دوران ایجابی است؛ دو بازار در شمال و جنوب ما هست و تنها حلقه‌ای که می‌تواند این دو را بهم وصل کند ایران است. آیا ایران آمادگی این را دارد که از این موقعیت استفاده کند و هم بتواند به عنوان یک پایگاهی بشود برای جذب و جلب سرمایه‌گذاری‌ها، به خاطر این که ما تاکنون حدود ۳ یا ۴ انقلاب داشته‌ایم، واقعاً الان دارد بین ایرانیت و اسلامیت ایران تلفیق می‌شود، ما هیچ زمانی نداشتیم که اندیشه‌ی پشت این تلفیق اسلامیت باشد، ولی اخیراً بخصوص بعد از دوم خرداد این اندیشه به وجود آمده بین ایرانیت و اسلامیت. یک مجموعه‌ی روشنفکر مذهبی پیدا شدند که این روشنفکری مذهبی به بارنشسته و دارند فکر می‌کنند اگر بشود این دو را با هم تلفیقش بکنند و امروز می‌بینیم روحانیونی داریم که شدیداً ملی هستند، مثل خود آقای خاتمی مثل آقای مجتهد شبستری و دانشگاهی‌هایی را می‌بینیم که شدیداً مذهبی هستند و توانستند بین ملیت و مذهب‌گرایی یک تلفیقی ایجاد کنند. با یک چنین تلفیقی به نظر من آن خطر دوران قبلی که پوزیتیویسم بود از بین می‌رود، یعنی ما ضمن این که

روی هویت خودمان تأکید می‌گذاریم، روی همکاری بین‌المللی هم تأکید می‌گذاریم. تا به حال یک هم چنین چیزی وجود نداشته. حالا در این وضعیت حساس است که آمریکایی‌ها متوجه شده‌اند و نیز بعضی از رجال ما هم متوجه شدند که موقعیت، موقعیت حساسی است که اگر ما از این موقعیت حساس استراتژیکی مان استفاده نکنیم و از لوله‌های نفت و این بازارهای جنوب و شمال و موقعیت خلیج فارس استفاده نکنیم ضرر کرده‌ایم. تا حالا که معکوس است من هفته‌ی پیش روزنامه‌ی جامعه یا همشهری را می‌خواندم که عربستان به ما صادرات صنعتی دارد و ما صادرات میوه داریم به عربستان، بحث، جالبی است آن هم از نوع دست دوم، یعنی از طریق دبی. این حالت را داریم. اگر بتوانیم این آگاهی را تبدیل به یک برنامه‌ی منسجمش بکنیم، به نظرم روشن است.

پس بحث اکنون برگشت روی تئوری که می‌گوید ایران یک موقعیت استراتژیک دارد و مثل یک مغازه‌ای می‌ماند سر چهارراه ولیعصر، حالا از این مغازه سر چهارراه ولیعصر اگر شما بتوانید خوب استفاده کنید می‌توانید هم ورودی خوب داشته باشید هم خروجی. چون هم فروشنده به شما نیاز دارد که بهترین بازار است و هم خریدار راهی بهتر از آنجا ندارد و ما می‌توانیم از این موقعیت شدیداً استفاده کنیم. ما باید بتوانیم بین واقعیات و تصور از واقعیات تمایز قائل بشویم.

منوچهری: آقای دکتر سیف زاده ابتداء در ارتباط با عوامل مؤثر به مسأله‌ی سود و زیان و واقعیات و تصور واقعیات اشاره کردند، منتها عوامل مؤثر را محدود کردند به همین دوره‌ی اخیر. اگر دوستان لازم می‌دانند خود بحث «عوامل مؤثر» را برای این که این بحث روشن‌تر بشود، در مجموع تاریخ روابط ایران و آمریکا مطرح بکنند تا بحث فعلی را که آقای دکتر زیبا کلام هم به آن اشاره فرمودند، یعنی وضع فعلی رابطه‌ی ایران و آمریکا را بشود در ارتباط با آن عوامل مؤثر بررسی کرد، چون هدف عمده این گفتگوها تبیین گذشته‌ها برای بهره‌گیری در حال حاضر می‌باشد. با این وصف اگر به نظر دوستان باز نکات دیگری هست که ترجیح می‌دهید آنها را جمع دنبال بکنند ایرادی ندارد. من فقط جهت تأکید مطلب که ظاهراً دغدغه اصلی دوستان بنیاد تاریخ نیز هست عرض کردم.

معادینخواه: بالاخره یک نگاه تاریخی ما داریم به روابط ایران و آمریکا و یک نگاه سیاسی، که البته این دو تا طبعاً به هم گره می‌خورند، یعنی نگاه تاریخی ما تأثیر می‌گذارد بر نگاه سیاسی. بحث بهتر

است همین طور دور بزند و از نظرات مختلف استفاده بشود. من نکته‌ای به نظرم رسید که آن را یادآوری می‌کنم شاید در نظر گرفتنش مفید باشد و آن این که اصطلاحی رایج شده که یک «دیوار بی اعتمادی» بین ایران و آمریکا پیدا شده، به نظرم باید آن عواملی که در شکل‌گیری این دیوار بی اعتمادی در بحث به آن توجه بشود. در واقع آقای دکتر زیبا کلام بیشتر مسأله‌ی ۲۸ مرداد را شروع شکل‌گیری این دیوار بی‌اعتمادی می‌دانند. اما من یک نکته قبل از آن به نظرم می‌آید و آن به رسمیت شناختن اسرائیل در بعد از جنگ جهانی دوم توسط آمریکاست. یعنی از وقتی که آمریکا در ایران حضور پیدا کرد هیچ نشانه‌ای از این که زمینه بدبینی باشد تا آن ۵-۶ سال بعد از آن که در واقع در سازمان ملل آمریکا در به رسمیت شناخته شدن اسرائیل نقش بیشتری از دیگران ایفا کرد، وجود نداشت. شاید شروع بدبینی ایرانیان به آمریکا این باشد. مثلاً نشانه‌هایی هست از این که خود امام در این مسأله بی‌تأثیر نبوده چرا که در کشف الاسرار ایشان بحث فلسطین دیده می‌شود و این نشان دهنده‌ی این است که کسانی بودند که آن موقع به هر حال از زاویه مسأله اسرائیل و فلسطین سیاست آمریکا را تعقیب می‌کردند و طبعاً سرنوشت ما با حضور کسانی که ناراحتند از این که یک سرزمین اسلامی بالاخره اشغال شده و یک قدرتی مانند آمریکا بیشتر از او طرفداری می‌کند. این مسأله در شکل‌گیری آن دیوار بی‌اعتمادی قبل از قضیه ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ مؤثر بوده است. هر چند در ذهن یک عده‌ای از خواص. ولی این یک عده از خواص خیلی هم شاید در میان روشنفکرها رسمی و سیاسیون و شخصیت‌های ملی آن موقع نبودند. اما احیاناً کسانی از روحانیین علمای مذهبی همین مقدار به این مسأله توجه و حساسیت داشتند.

البته نمی‌خواهم عرض کنم که اگر فرض را بر این بگیریم که تا ۲۸ مرداد بدبینی پیدا نشده، من می‌خواهم بگویم ولو اقلیتی هم به این مسأله توجه کرده باشند این می‌تواند تأثیر گذاشته باشد در پیدایش ذهنیت عمومی.

یک نکته دیگر هم که بد نیست در بحث به آن توجهی بشود اینست که به هر حال ما به قول طلبه‌ها یک اصطلاحی داریم که شما (سیف زاده) هم مطرح کردید. می‌گویند فرق است بین مقام ثبوت و مقام اثبات، که آمریکا بالاخره یک چیزی در مقام ثبوت است که خودش چیست بالاخره؟ سلطه گراست، جهانخواه است، مستکبر است، چیست؟ یکی هم این که چه برداشتی از آمریکا به وجود می‌آید و احیاناً این برداشتی که پیدا می‌شود با آن چیزی که هست ممکن است فاصله‌هایی



داشته باشد. در این قسمت مسأله‌ی انگلیس و آمریکا پیوند می‌خورند، من فکر می‌کنم باید به آن توجه بشود. چون به هر حال کسانی هستند که معتقدند که آمریکا کشور جوانی بوده یعنی قدرتی جوان و تازه به دوران رسیده و انگلیس هم کهنه‌کار و مجزّب، در واقع خیلی جاها کلاه سر آمریکا گذاشته. یعنی از آن روزی که آمریکا در سیاست خارجی ایران حضور پیدا کرده و یواش یواش

حجة الاسلام معادینخواه

جایایش را محکم کرده، به همین شکل زیرزیری انگلیس او را اذیت و بی‌حیثیت می‌کرده است. مثلاً فردی مثل دکتر قاسم غنی که در آن دوره‌ای که سفیر ایران در آمریکا بوده تعبیرات خیلی عجیبی دارد. مثلاً آمریکا را خیلی ناپخته و بچه طبیعت می‌دانسته و معتقد است که روزولت مثل بچه‌ای در

دست چرچیل بوده است و اعتقادش این است که مثلاً تا آن مقطعی که او در آنجا سفیر بوده از چهل تارنیس جمهور آمریکا ۳۷ نفرشان انگلیسی الاصل بودند. این محاسبه‌اش چه قدر غلط است و چه قدر درست من نمی‌دانم، اما در هر صورت دکتر قاسم غنی در یادداشت‌هایش ادعایش اینست.

شکوری: دلیلش این است که اکثر آمریکایی‌ها انگلیسی الاصل هستند و طبیعی است که اکثر رؤسای جمهور از آنان باشند.

معادینخواه: طبعاً، و این در واقع نگاهش این جور است که بالاخره خیلی اثر دارد انگلیس روی آمریکا. بنابراین می‌تواند در هُل دادن سیاست آمریکا به یک سمتی که موجب افزایش بدبینی ایرانیان به آمریکا باشد، مؤثر واقع شود. در هر حال اگر در بحث‌ها باین نکته نیز توجه شود مفید خواهد بود.

زیبا کلام: هر چند که ما هنوز توافق نکرده‌ایم که بحث را از کجا می‌خواهیم شروع کنیم، اما یکی از مشکلات ما و آمریکا اتفاقاً همین مسائلی است که در صحبت‌های آقای معادینخواه هست. ما اشاره می‌کنیم به این که یک جو بی‌اعتمادی، یک دیوار بی‌اعتمادی بین ایران و آمریکا هست، از بس این را گفته‌ایم فی‌الواقع خود تکرار این برای این یک موضوع معقولیت آورده. چه کسی گفته بین ایران و آمریکا یک جو بی‌اعتمادی هست و این جو از ۲۸ مرداد ۳۲ به وجود آمده؟ و حالا آقای معادینخواه دارند تکمیل هم می‌کنند و می‌گویند یک رگه‌هایی هم بود که به هر حال چون آمریکایی‌ها در به وجود آمدن اسرائیل نقش داشتند و یاد سازمان ملل چه کردند و اینها، این هم می‌تواند اسباب تاریخی بخشی از آن بی‌اعتمادی تاریخی را به وجود آورده باشد. من می‌خواهم بگویم که بحث کنیم و ببینیم واقعاً بی‌اعتمادی هست یا نه؟ یعنی ما به آمریکایی‌ها بی‌اعتماد هستیم و یا آنها به ما بی‌اعتماد هستند، اصلاً چنین چیزی هست؟ یک سری مفاهیم در واقع غلط را مدام گفته‌ایم مثل یک آدمی که توی خزینه حرف می‌زند و انعکاس صدای خودش را می‌شنود، دیگر فکر کردیم که واقعاً این طوری است. شما کراً شنیدید که مثلاً توسط برخی آقایان حوزوی‌ها، بعضی آقایان دانشگاهی‌ها و برخی از مسئولین مملکتی بارها و بارها شما شنیدید گفته شده که ما اگر یک قدم برویم به سمت آمریکا، آمریکایی‌ها به ما می‌گویند که مثلاً دیگر نماز نخوانید، دعا هم نکنید، دست از انقلاب هم باید

بردارید. خوب این که نمی‌شود. ما اگر برویم یک مقدار آمریکایی‌ها احساس می‌کنند ما می‌خواهیم دست از انقلاب و اصول و ارزشها و همه چیز باید بشویم، این را از بس گفته‌اند، هیچ کسی هم جرئت نکرده جواب بدهد و بگوید آقا! چه کسی گفته، کدام آمریکایی به شما گفتند که اگر شما با ما رابطه‌تان عادی باشد، ما از شما خواهیم خواست که زیر همه چیز بزنید و مثلاً بیابید باغ گلستان را بدهید به عنوان سفارت اسرائیل در ایران، که اصلاً کجا گفته شده این حرف، رئیس جمهور آمریکا گفته است، وزیر خارجه‌اش گفته است، مطبوعات‌شان گفتند، رئیس کنگره گفته؟ من پارسال در دانشگاه آزاد «انقلاب اسلامی» را درس می‌دادم برای فوق لیسانس، یک سؤالی را طرح کرده بودم به این عنوان که یکی از ریشه‌های تنفر مردم ایران از آمریکا به این خاطر هست که آمریکایی‌ها تا آخرین لحظه از رژیم شاه حمایت بی‌چون و چرا کردند، این را به عنوان یک نظر گفته بودم تا دانشجویان نقد بکنند ۷۶ یا ۷۷ نفر هم این سؤال داشت به جز یکی دو سه نفر همه رد شدند از این سؤال، چون ببینید در این سؤال ۲ پیش فرض گرفته شده. یکی این که تنفری وجود دارد. یعنی این که ما ایرانی‌ها از آمریکا تنفر داریم. دوم این که بخشی از ریشه این تنفر برمی‌گردد به این که آمریکایی‌ها تا آخرین لحظه از رژیم شاه حمایت کردند. و این سؤال یک مقدار زیادی هم برای من دردسر ایجاد کرد، هم برای دکتر رحمانی دردسر ایجاد کرد، که چرا این سؤال را ما جواب داده‌ایم. گفتیم بله ما متنفریم ولی فقط کمکهای آمریکا به شاه موجب آن نیست. بعد شروع کردند مثل حاج آقا معادیخواه، از ۲۸ مرداد مرحله به مرحله آمدند جلو و جنایاتی را که آمریکایی‌ها کردند بر شمردند که این باعث تنفر شد. یعنی آن دو تا پیش فرض را که در سؤال مطرح شده بود آنها به عنوان حکم اصلی گرفته و گفته‌اند آری چنین است، نقد نکردند. علت این که من مقداری می‌خواهم ببینم جلوتر نمی‌خواهم فی الواقع ارزش بحث‌های تاریخی را منکر بشوم و بگویم در بستر تاریخی نگاه نکنیم، بلکه معتقدم که وقتی ما می‌آییم جلوتر این قدر واقعاً مشکلات و مفاهیم گفتاری وجود دارد که بنده فکر می‌کنم که ساعتها ما باید بنشینیم و پیرامونش بحث کنیم!

ببینید خود این که حجة الاسلام معادیخواه می‌فرماید که آمریکایی‌ها از به وجود آمدن اسرائیل حمایت کردند و بخشی از دلخوری مردم ایران برمی‌گردد به آن من فکر می‌کنم اصلاً چنین چیزی وجود ندارد. فکر ایجاد کشور اسرائیل چیزی بود که در سازمان ملل ایجاد شده بود، کشورها آمدند، شورای مجمع عمومی سازمان ملل آمدند رأی دادند، خیلی از کشورها نیز رأی موافق دادند و خیلی

از کشورها رأی مخالف دادند، بله، آمریکا رأی موافق داد، منتها یادمان باشد اتحاد جماهیر شوروی هم رأی موافق داد تقریباً، تقریباً که چه عرض کنم تمامی کشورهای اروپای شرقی هم آمدند رأی موافق دادند. افغانستان هم رأی موافق داد، اگر اشتباه نکنم هند هم رأی موافق داد. خیلی از کشورها رأی موافق دادند و خیلی از کشورها هم رأی مخالف دادند. از جمله انگلستان هم رأی مخالف داد، منتها من فکر می‌کنم سطح آگاهی ما در آن مقطع نسبت به تحولاتی که باعث به وجود آمدن اسرائیل شده بود این قدر کم بود، چنان که امروز هست، که اصلاً قضیه تحلیل نشد و کسی به آن صورت متوجه نشد که واقعاً اسرائیل چرا و چگونه به وجود آمده؟ آمریکا و سای کشورها چه نقشی داشتند. این است که فکر می‌کنم اگر ما اول بیاییم به توافق برسیم که در این بحث از کجا می‌خواهیم دیوار را شروع کنیم بچینیم و بیاییم بالا، شاید به صواب نزدیکتر باشد. اگر بپذیریم که علی‌رغم همه آنچه که گفتم، به هر حال ۲۸ مرداد یک نقطه عطفی بوده بحث را از همینجا شروع کنیم. این را هم بگویم آقای معادیخواه که گفتند ۲۸ مرداد یک نقطه عطفی بوده من هم آن را قبول دارم ولی به هیچ وجه این اعتقاد را ندارم که جو بی‌اعتمادی بعد از ۲۸ مرداد به وجود آمده، چون اصلاً معتقدم جو بی‌اعتمادی وجود ندارد که حالا بگوییم از چه وقتی به وجود آمده است. من ۲۸ مرداد را فقط به عنوان نقطه عطف می‌دانم و معتقدم این نقطه عطف فقط یک نقطه عطف بوده، نقطه عطفی بوده که روابط ما با روابط بین‌الملل ایران و آمریکا بسیار از آن مقطع گسترده تر شده، همین و بس. فعلاً وارد این بحث هم نمی‌شوم که آیا این گسترده تر شدن به خیر و صلاح ما بوده یا به ضرر ما بوده فقط می‌خواهم بگویم ۲۸ مرداد یک نقطه عطفی بوده که مناسبات بین تهران و واشنگتن دچار یک تغییر و تحول کمی و کیفی، شده، همین و بس.

منوچهری: اگر اجازه بدهید من فقط به یک مطلب اشاره کنم و آن این که ظاهراً بحث بر سر این هست که خود ذهنیتی که ما داریم به آن اشاره می‌کنیم آیا واقعیت خارجی دارد یا نه؟ بنابراین همین محور بحث باشد و از آن خارج نشویم.

معادیخواه: بله، همین را بحث کنیم.

منوچهری: من فکر می‌کنم تا این بحث باز نشده و به نتایجی مشخص در این مورد نرسیده‌ایم صحبت در مورد بقیه و جوه قضیه چندان مفید نخواهد بود، به خاطر این که اصل سؤال الآن در موردش بحث است که آیا اساساً بی‌اعتمادی یا مطالبی که مطرح شد فی الواقع چنین هست یا نه؟

اخوان: به نظر من بررسی مسأله‌ی چگونگی روابط ایران و آمریکا در تاریخ این قدر مهم نیست که تصور ایرانیان از این روابط مهم است. به همین دلیل هم هست که در ابتدا آن تقسیم بندی سه گانه ارائه شد. یعنی تا کودتای ۲۸ مرداد در مجموع ایرانیان تصور و نگرش مثبتی از آمریکاییان داشتند. بعد از کودتای ۲۸ مرداد رفته رفته دو جریان در داخل ایران شکل می‌گیرد! یعنی نسبت به آمریکا. جریان اول که تقریباً می‌توانیم آن را جریان حکومتی و نخبگان کشور تلقی کنیم، جریانی که در مجموع نگرش بسیار مثبتی به آمریکا داشت. در مقابل، در سطح های پائین تر و بخش کلی جامعه یک جریان دیگری وجود داشت که به نظر من آن جریان در مجموع یک نگرش بسیار منفی به آمریکایی‌ها و آثار روابط ایران و آمریکا داشت و انقلاب نیز آن را ثابت کرد. بعد از انقلاب این مسأله فوق‌العاده جالب شده، یعنی این جریانات یک مقداری وارونه شدند و در جهات مختلف هم حرکت می‌کنند. در آن مراحل اول انقلاب به نظر من یک نوع هم‌اندیشی یا وحدت در نگرش در جامعه نسبت به آمریکا وجود داشت. یعنی تشکیلات حکومتی و مردم در مجموع یک نگرش منفی به آمریکا داشتند. اما با گذشت زمان اتفاق جدیدی افتاده و آن این که تصور یا تصویری که ارائه داده می‌شود این است که در سالهای اخیر دستگاه‌های حکومتی و نخبگان سیاسی، مخالف هر نوع روابط نزدیکتر با آمریکا هستند و احتمالاً باید ریشه آن را در همان نگرش منفی یاد شده پیدا کرد. نیز تا اندازه‌ای در نیازها یا مسائل سیاسی داخل کشور، و اما در همان حال در سطوح پائین تر ما یک روند معکوسی را می‌بینیم. یعنی این که مردم جامعه آن نگرش کاملاً منفی نسبت به آمریکا را کنار گذاشتند. این برای من خیلی جالب است، همانطور که مطرح شد، من هم خوب در جاهایی با دانشجویان صحبت می‌کنم، در خارج از جامعه گوشه و کنار این چیزها را آدم می‌بیند. اینجا یک تعارض اساسی هست، یک نوع نگرشی نسبت به آمریکا وجود دارد و این یعنی این که آمریکا به ما ظلم کرده، اما همزمان توسط همان اشخاص آمریکا یک الگو است، یک آرمان است (از نظر پیشرفتگی و فن آوری)، و این تعارض برای من خیلی جالب است. من تجربه این را در دانشگاه‌ها دیده‌ام که اکثر بچه

هایی که به آن‌ها می‌گوییم حزب اللّهی آرزویشان این است که به یک طریقی بروند در دانشگاه‌های آمریکا درس بخوانند، نمی‌خواهند بروند انگلستان یا جای دیگر، می‌خواهند بروند آمریکا! به نظرم اینجا یک تعارض هست یعنی مسأله به این سادگی نیست که بگوییم خوب مثبت بود، منفی بود و چه بشود و چه نشود.

من در عدم ضرورت پرداختن به بعد تاریخی با آقای دکتر زیباکلام موافقم (که البته مسأله‌ی اساسی این است که من با تاریخ رابطه‌ی خیلی خوبی ندارم و به نظر من تاریخ وقتی به قول آقای دکتر سیف زاده مفهوم پیدا می‌کند که ما آن را در یک چارچوب بگنجانیم و یا اقلأً آن را با نیازهای امروز بررسی کنیم) به همین دلیل است که به نظر من اگر یک مقداری بیشتر راجع به تصوّرات ایرانیان (ایرانیان امروز) نسبت به آمریکایی‌ها بیندیشیم شاید بد نباشد. این نکته را هم من اضافه می‌کنیم که می‌توانیم تقاضای آمریکا برای امتیاز نفت از ایران در سال‌های بعد از جنگ جهانی دوم را نیز یک نکته‌ی منفی دیگر تلقی کنیم. ما می‌دانیم آمریکایی‌ها یک چنین نگرشی نسبت به ایرانیان داشتند، یعنی نگرش استعمارگر صنعت نفت و می‌توانیم آن را یک نکته منفی تلقی کنیم. ولی به نظر من مسأله‌ی اسرائیل در تصوّرات ایرانیان نسبت به آمریکا آن قدر نقش مهمی را ایفا نکرده چون واقعیت بالاخره این است که درست است دکتر مصدق روابط ایران و اسرائیل را قطع کردند ولی در تاریخ ایران آنقدرها در آن مقطع مهم نبود که به خاطر آن ما بخواهیم در مقابل آمریکا یا دیگر کشورها نگرش مثبت یا منفی داشته باشیم.

این آخرین نکته را هم من نمی‌توانم نگوییم. طبق معمول، این در مورد روابط آمریکا و انگلستان درست است که انگلیسی‌ها در آمریکا صاحب نفوذ هستند اما تاریخ نشان می‌دهد که اگر هم نفوذی داشته‌اند واقعاً انگلیس‌ها در رفتارشان نسبت به آمریکایی‌ها زیاد موفق نبودند چون اگر مانگاه کنیم مرحله به مرحله از ایران گرفته تالیبی، تا مصر، یا هر جای دیگر دنیا که شما حساب کنید، رفته رفته آمریکا موفق شد انگلیسی‌ها را اخراج و خودش را جایگزین آنها کند. حالا شاید این با توجه به روابط قدرت و ساختار بین الملل و غیره اجتناب ناپذیر بوده، شاید روند تاریخ روابط بین الملل این بوده، اما در هر صورت این یک واقعیت است. بنابراین اگر آمریکایی‌ها زیر نفوذ انگلیسی‌ها هستند، باز در مجموع بد عمل نکردند نسبت به منافع خودشان.

قادری: من قبل از آغاز بحث اصلی خودم می‌خواهم فقط یک توضیح تاریخی بدهم راجع به روابط ایران و اسرائیل و دکتر مصدق که صحبت شد. حقیقت این است که ایران هیچ وقت اسرائیل را به رسمیت نشناخت، حتی قبل از دکتر مصدق رابطه‌ی دوفاکتو بود یعنی در زمان ساعد و بعد مصدق رابطه‌ی دوفاکتو را قطع کرد. و این برخلاف آن تصور است که ما فکر می‌کنیم قبلاً اسرائیل را به رسمیت شناخته بودیم و بعد مرحوم مصدق آمد آن را منفی کرد. بعد از آن هم اتفاق هائی افتاد تا دوباره آمد به یک روال دیگری، این فقط به خاطر اینست که اسرائیل یک بحث مهمی است و یک مقدار هیجان دارد. ولی من این بحث را می‌گذارم کنار و به بحث اصلی می‌پردازم.

من به حرف‌های دوستان که گوش می‌کردم به نظرم می‌رسید که در یک جا من با دکتر زیبا کلام موافق باشم و آن این که در این بحث سؤال خیلی روشن نیست، اصلاً جمع کجا می‌رود، چه چیزی برایش موضوعیت دارد و معمولاً هر بحثی که پیش می‌آید یک عده دنبالش می‌رویم و سپس رهایش می‌کنیم و به یک سمت دیگری می‌رویم. یک مقدارش هم فکر می‌کنم طبیعی باشد چون یک مسأله‌ی بسیار مهم کشدار و مبهم طرح شده به عنوان «روابط ایران و آمریکا»، در یک جایی هم دارد برگزار می‌شود که بنیاد تاریخ انقلاب اسلامی است. به نظر من این می‌آید که موضوعی کشدار، مبهم و طولانی است. آدم‌هایی هم که اینجا جمع شده‌اند با علایق و اطلاعات و تخصص‌های نسبتاً مختلفی جمع هستند و این حجم عظیم مسایل باعث شده که هر کسی از یک زاویه‌ای به آن بپردازد و یک حالت سردرگمی ایجاد بشود. سؤال مشخص نیست. حداقل جلسه توافق نکرده که به چه سمت می‌خواهد برود و چه کاری را می‌خواهد انجام بدهد. من خودم فکر می‌کنم که اگر بحث تنوریک بخواهیم بکنیم (البته توی پرانتز این را بگویم من از بحث تنوریک دکتر سیف زاده چیزی سر در نیاوردم، یعنی این بحث تنوریک چه جوری با موضوع بحث ربط پیدا کرد حداقل من متوجه نشدم) در این صورت فکر می‌کنم بحث ما می‌تواند دو جنبه‌ی خاصی به خودش بگیرد. یکی بحث شناخت و فهم است، یکی هم بحث تجویزات و نقادی قضیه است. ما قاعدتاً این دو را در شناختی با همدیگر قطع می‌کنیم. یعنی متوجه نیستیم یا این کار را خیلی رعایت نمی‌کنیم که کجا داریم از شناخت مان صحبت می‌کنیم و کجا داریم از تجویزات و باید کرده‌مان صحبت می‌کنیم.

خود بحث شناخت و فهم را به سه جریان اصلی می‌شود تقسیم کرد، چون اینجا بنیاد تاریخ است، گرایشها و حساسیت‌های تاریخی دارد. پس یک قسمت بحث تاریخی است. یعنی تاریخ روابط

ایران و آمریکا و هیچ قیدی هم در آن نیست. درست است که بعضی علایق می‌گویند امروز مهم است، ولی چه بسا آنچه در امروز اتفاق می‌افتد ریشه‌اش در گذشته باشد. حالا چه جو بدبینی بوده باشد چه نبوده باشد، بالاخره به یک سری حوادث تاریخی دارد اشاره می‌کند، به همین راحتی آدم نمی‌تواند بگوید خوب امروز به چه فکر می‌کنید و از گذشته چشم پوشی کند. چنانچه ممکن است دو سال بعد یک تحولاتی اتفاق بیفتد و بگونه‌ی دیگری باشد. البته این هم که می‌گوییم «بحث تاریخی» معنای حرفم این نیست که باید تا آن دیر زمان پیش برویم، یعنی عقب برویم و بگوییم که جزئیات چگونه شده، ولی جاهایی نقاط عطفی داریم که روی آن نقاط می‌توانیم بایستیم و آنها را پایه و محور مباحث مان قرار بدهیم پس یک بحث تاریخی داریم. ما دیدیم حتی در بحث تاریخی حداقل سه نوع تقسیم بندی صورت گرفت. ابتدا آقای دکتر اخوان سه مرحله را قائل شدند. سپس جناب شکوری پنج مرحله و من هم چهار مرحله را قائل شدم و دلیل آن این بود که تا شهریور ۱۳۲۰ ایران و آمریکا علایق حیاتی و درگیری خیلی پیوسته و منسجمی با هم نداشتند. به هر حال یک بحث تاریخی داریم.

در شناختمان یک «بحث موضوعی» نیز داریم. حالا بحث موضوعی یکی همین می‌تواند باشد که آمریکائیان با ایرانیان آیا به هم بدبین هستند یا نیستند و آیا این کلیشه‌ای است یا برخاسته از واقعیتی است؟ این هم موضوعی.

گونه‌ی سوم که در ذیل مباحث شناختی می‌گنجد اینست که مسأله را «تاریخی - موضوعی» نگاه کنیم. یعنی حتی بحث بدبینی را هم می‌توانیم در سلسله تاریخی نگاه بکنیم، چنان که چندین بار هم اشاره شد که آیا تا حدود سال ۳۲ ایرانیان نسبت به آمریکائیان بدبین بودند، آیا ۳۲ به بعد چه چیزی اتفاق افتاد، در ۵۷ چگونه شد و بالاخره همین امروز چگونه شد. ما هفته‌ی پیش دیدیم در دوم خرداد این انبوه جوانانی که در دانشگاه تهران جمع شده بودند تقریباً نسبت به شعارهای ضد آمریکایی واکنش مثبت نشان نمی‌دادند، بلکه بعضاً منفی هم نشان می‌دادند، که این هم یک حرفی است. پس ما می‌توانیم «تاریخی موضوعی» هم به قضیه نگاه بکنیم.

خوب این می‌شود بحث شناخت. بعد می‌آییم سر تجویزات و نقادی که آیا موافقیم یا مخالفیم. آیا موافق این حرکت هستیم یا مخالفیم؟ آیا می‌خواهیم آنجا را بگونه‌ای دیگر رقم بزنیم یا نمی‌خواهیم رقم بزنیم. اینگونه که ما حرکت می‌کنیم من نگران هستم به نتیجه جالبی نرسیم. چرا که

شناور بحث می‌کنیم. اگر اجازه بدهید من چند جمله بگویم اگر دوستان صلاح دیدند در موردش گفتگو می‌کنیم، اگر نه، می‌توانیم رهاش کنیم و به یک قضیه دیگر بپردازیم. من فکر می‌کنم که بحث ایران و آمریکا را با توجه به بحث شناختی که خودم مطرح کردم یعنی جنبه‌ی شناختی آن، آن هم در مقوله سوم یعنی تاریخی - موضوعی بخواهیم در نظر بگیریم در دو متن می‌شود بررسی کرد. یک متن این است که آمریکا کشوری است که پیوندهای وثیق و مستحکم دارد، با آن چیزی که مؤلفه‌های تمدنی امروزه که ما می‌توانیم به آن بگوییم «مدرنیته» با نسبت به مدرنیسم یعنی تمایزی هم بین مدرنیته و مدرنیسم ایجاد بکنیم که خیلی هم مهم نیست، از طرفی، خواه ناخواه ما یک کشور جهان سوم هستیم که این اصطلاح مال دهه ۵۰ به بعد است، یا به یک تعبیر بهتر می‌توانیم بگوییم یک کشور مترقی و مسلمان هستیم، آسیایی هستیم و با این مؤلفه‌ها نسبت دوری را داریم. خواه ناخواه خیلی جاها که با هم درگیر می‌شویم برغم بسیاری از قضایا یا تنش هست یا جای موافقت هست یا غیره، یک متن عمومی است. چگونه یک جامعه‌ای می‌تواند با ویژگی‌های جامعه‌ی ما با یک جامعه و کشوری با ویژگی‌های آمریکا که متعلق به آن حوزه‌ی تمدنی است این ارتباط برقرار شود؟

نکته‌ی دوم آن تحولات و تطوراتی است که در ادوار تاریخی در جامعه ما اتفاق افتاده و آنست که آن شناوری تاریخی را رقم می‌زند. قطعاً زمانی که «شوستر» در ایران بود آن بخش اندکی از ایرانیان که به آمریکا نگاه می‌کردند یک گونه فکر می‌کردند و در زمان مرحوم دکتر مصدق یک گونه فکر می‌کردند، در زمان مثلاً دکتر امینی یک گونه دیگر. باز آنجا هم تازه نگاه یک مقدار مثبت بود. یعنی از نظر من نگاه مثبت به آمریکا به ۲۸ مرداد ختم نشد، بعدش هم گاهی نگاه‌های مثبت وجود داشت. بعد از قضایای کاپیتولاسیون و قضایای ۴۲ نیز بگونه‌ی دیگر شد.

یعنی این تحولات هست که یک سری از این دیدهای ما را هم رقم می‌زند. این خلاصه‌ای بود که من یادداشت کرده بودم و احساس کردم می‌شود طرح کرد. حالا دوستان نظر خواهند داد که چه کار باید کرد.

منوچهری: اگر اجازه بدهید، من با توجه به مطالبی که آقای دکتر قادری و پیشتر از ایشان مطالبی که سایر دوستان تا حالا فرمودند یک جمع‌بندی کنم. مطالب نشان می‌دهد که ما در حوزه‌های مختلف داریم فکر می‌کنیم. از تاریخ دیپلماسی شروع کردیم نهایتاً به روان‌شناسی اجتماعی رسیدیم



دکتر منوچهری

و با مطالب دکتر
 قادری وارد
 حوزه اندیشه
 سیاسی هم
 شدیم. در
 بحث‌های
 مربوط به تقابل
 فرهنگی و غیره،
 من فکر می‌کنم
 یک حوزه از
 بحث ما غایب
 هست که شاید
 اگر باز وارد
 بشود یک
 مقداری از
 بحث را بتواند
 روشن تر بکند،
 آن هم حوزه‌ی
 اقتصادی -
 سیاسی است البته

در سطح بین المللش. من تا حالا نشنیدم دوستان اشاره‌ای باین موضوع بکنند. اگر بحث بدبینی هم شده بیشتر حالا یا به خصوص در ارتباط با مسأله‌ی تشکیل دولت اسرائیل بوده است یا این که دلایل دیگر. من شخصاً فکر می‌کنم در مطالعه‌ی رابطه‌ی ایران و آمریکا چه در ادوار قبل از انقلاب اسلامی و چه در دوران بعد از انقلاب اسلامی، قطعاً باید موضوع اقتصادی - سیاسی هم مورد نظر باشد. بدیهی است که آنجا هم بحث برداشتها مطرح می‌شود. یعنی این کیست که دارد می‌بیند و چه چیزی

می‌فهمد و چه نتایجی می‌گیرد در مورد بعد اقتصادی یا اقتصاد سیاسی رابطه‌ی ایران و آمریکا یا کلاً رابطه‌ی جمهوری اسلامی با بقیه کشورهای دنیا؛ این را من مرتبط می‌کنم با آن بحثی که در حوزه‌ی روان‌شناسی اجتماعی است، یعنی این که فوق‌العاده مشکل هست که ما بیاییم به اصطلاح یک خصلت عام را در مورد ذهنیت‌ها اطلاق بکنیم. طبیعی است که در کل این دورانی که حتی اگر قبل از ۲۸ مرداد تا امروز را در نظر بگیریم من فکر می‌کنم غیر ممکن است که بیایم بگوییم خوب این ذهنیت در جامعه وجود داشته. وقتی ما می‌گوییم «جامعه» منظورمان کیست؟ کدام قسمت؟ تصمیم‌گیران هستند، تحصیل‌کردگان، دانشگاه، حوزه، نسل جوان یا عموم مردم؟ اینها به نظر من هر کدام شاخص خاص خودشان را دارد. با مطالعه کتاب‌هایی که نوشته شده. (با این که من بعید می‌دانم که تا حالا مطالعه میدانی در این مورد صورت گرفته باشد)، کسی بتواند رجوع بکند و بگوید آقا با این شاخصها و با این مشاهدات ما می‌توانیم نتیجه بگیریم. برای مثال مردم نه تنها ذهنیت منفی ندارند بلکه خیلی هم از آمریکا خوششان می‌آید، یا بالعکس بگوییم تحصیل کرده‌های ما یا نسل جوان ما در اوایل انقلاب متنفر بودند ولی حالا با آمریکا دشمنی نمی‌کنند. من واقعاً مشکل می‌بینم این گونه قطعیت دادن به این نتیجه‌گیری‌ها علمی باشد. و چون متأسفانه هیچ کار جدی علمی صورت نگرفته است. اینها برداشت‌های امثال ما به عنوان کسانی است که دغدغه‌های فکری داشته‌ایم یا داریم. بنابراین را من فوق‌العاده مشکل می‌بینم قضاوت در این مورد را، یعنی بحث «ذهنیت‌ها» را، ولی یک بحث را که فکر می‌کنم شاید با اطمینان بیشتری بشود راجع به آن صحبت کرد همان بحث اقتصادی - سیاسی است منتها با توجه به مطالب آقایان من نمی‌خواهم یک جهت بخصوصی به بحث تحمیل کنم ولی به عنوان یک «مؤلفه» فکر می‌کنم باید به آن توجه کرد.

حالا من برمی‌گردم به در این جلسه چند مورد مطلب مشخص داشتیم. یکی «سیر تاریخی» بود، یکی «توجه به عوامل و زمینه‌های مؤثر» بود، یکی بحث «ذهنیت‌ها» و حالا هم «اقتصاد - سیاسی». جمع باید تصمیم بگیرد آیا می‌خواهد با یک مطالعه تاریخی به یک نتیجه برسد؟ یا صرفاً دغدغه‌های امروزی و بعد تجویز را مد نظر دارند؟ اگر دوستان نظری دارند در چند دقیقه بفرمایند تا ما به یک جمع‌بندی نهایی برسیم. و با اتکا به آن چیزهایی که گفته شده است مابقی جلسه را با یک جهت‌گیری مشخصی را ادامه دهیم. و روی مطلب و محور خاصی تمرکز داشته باشیم.

شکوری: مطالب آقای دکتر قادری مجموعاً خوب بود و به ایجاد تمرکز در بحث کمک می‌کرد. آقای دکتر منوچهری نیز جمع‌بندی جمع و جورتری انجام دادند. ولی به هر حال در اظهارات اساتید حاشیه روی زیاد است. به نظر من «مسائل تجویزی روز» بطور مستقیم نمی‌تواند موضوع این جلسه باشد. بلکه شأن این جلسه این است که میان مسائل تجویزی روابط ایران و آمریکا و مسائل شناختی متعلق به این حوزه باید تفکیک قائل شود و با حساسیت تاریخی بنیاد تاریخ روی مسائل تاریخ سیاسی ایران و آمریکا بحث کند، این یک اولویتی است که در مجموع من به آن معتقد هستم، منهای مرجحاتی که آقایان دکتر منوچهری و قادری اشاره فرمودند. به هر حال در بنیاد تاریخ داریم بحث می‌کنیم، منظر، منظر تاریخی است و روابط ایران و آمریکا از این منظر بحث می‌شود.

من اضافه می‌کنم که اگر مسایل تجویزی را هم می‌خواهیم بحث کنیم، ما نمی‌توانیم بدون در نظر گرفتن ریشه‌های تاریخی قضیه، راجع به مسایل تجویزی نظر صائب بدهیم. چه نظر مثبت، چه نظر منفی، چرا که تصورات امروز ما، احساسات امروز ما، مواضع امروز ما (چه آمریکایی‌ها، چه ایرانی‌ها) برگزیده‌ها استوار است. این که در گذشته‌ها بر ما و بر آنها چه گذشته، خیلی مهم است. ما با بررسی تاریخی توأم با حساسیت سیاسی می‌توانیم نقاط ضعف و قوت روابط ایران و آمریکا در مقاطع مختلف تاریخی را پیدا کنیم، عوامل افت آفرین و به اصطلاح فاصله‌انداز، یا عوامل مثبت و انس آفرین اینها را از لابلای متون و حوادث تاریخی استخراج کرده و مبنای داوری‌های تجویزی یا داوری‌های معرفت‌شناسانه امروزی ما قرار بدهیم. تا اگر راجع به مسائل تجویزی روز هم نظری داده می‌شود، مبتنی بر آگاهی‌های علمی - تاریخی باشد و نه مبتنی بر احساسات و مسائل زودگذر مقطعی. انس و الفتها و یا کینه‌ها و کدورتها همه در «گذشته» و در تاریخ پدید آمده‌اند، پس چگونه می‌توان تاریخ را نادیده گرفت؟

سیف زاده: از لحاظ موضوعی من ابتدا عرض کردم حالا یک مقدار شاید روشن نبودم، همانطوری که آقای دکتر فرمودند در رابطه با بحث تنوریک من عرض کردم که تاریخ و تنوری دو روی یک سکه هستند، اگر ما تأکید را بگذاریم روی منافع ملی و این که ما یک موقعیت استراتژیک داریم به عنوان مسأله‌ی به اصطلاح دو تا مفهوم، بعد می‌توانیم بین تاریخ و تنوری تلفیق ایجاد کنیم. در رابطه با تنوری ما بحث ما این بود که اگر ایران یک موقعیت استراتژیک داشته باشد - که از لحاظ

تنوری می‌گویند دارد - چگونه ما از این شرایط استفاده کردیم. بنابراین سه حوزه پیدا می‌شود وصف کنیم. وضعیت ما و موقعیت ما در نظام بین‌الملل چیست؟ وصف جامعه شناختی قضیه را بکنیم، یک بحث تاریخی بکنیم که حالا بهره‌گیری ما با عنایت به منافع ملی از این وضعیت چطور بوده. بعد دوباره می‌آییم در بحث تنوریک می‌گوییم خوب حالا در چه زمینه چطور بوده و هست؟ در بُعد نظامی و در بُعد اقتصادی در بُعد اقتصادی دو تا بازار جنوب و شمال در رابطه با بازار جهانی بوده و هست. در رابطه با به اصطلاح ارتباطات و فرهنگ چطور؟ در این باره باز ما یک چهار راه فرهنگی هستیم. از این لحاظ اگر می‌توانیم به نتیجه برسیم، از بعد اقتصادی - سیاسی نیز می‌توانیم به تا نتیجه برسیم که ما وابسته شویم یا متقابلاً وابسته؟ حالا می‌توانیم یک مدل ایده‌آل و آرمانی بدهیم؟ یک مدل واقعی بدهیم از مدل آرمانی که چه می‌توانستیم باشیم و اکنون از لحاظ واقعی چه هستیم؟ یعنی بین این دو دوباره رابطه برقرار کنیم. به نظر می‌رسد در این جلسه که وجود افرادی با سه‌گرایش تاریخ، تاریخ تحولات، روابط بین‌الملل و اندیشه و جامعه‌شناسی باعث شده که اتفاقاً یک موازنه ایجاد بشود بحث را از یک بعدی بودن خارج سازد. منتها بحث سر این است که چون ماها در حوزه‌های مختلفی با هم داریم گفت‌وگو می‌کنیم، هر یک از این حوزه‌ها خودش دارای یک زاویه دید متفاوتی است یک مقدار در رابطه با این بحث تنوریک من عرض کردم بیاییم بحث کنیم. روی مفاهیم کلیدی «منافع ملی» و «موقعیت استراتژیک» ما، یعنی هم وصف تاریخی داشته باشیم، هم وصف تنوری و بعد تجویز. این بهترین چیزی است که ما باید نتیجه بگیریم. اگر علم تجربی باید مفید باشد ما باید از این فایده استفاده کنیم.

اما در رابطه با بحث‌هایی که از لحاظ تاریخی صحبت شد من یک برداشت دیگری دارم نسبت به قضیه، من تصورم اینست حقیقت اینست که در ایران از آمریکا تنفر وجود داشته. اما این که تنفر در چه گروهی ایجاد داشته و چرا این بحث دیگری می‌طلبد.

عرض من این است که اگر بخواهیم روی این قسمت بایستیم بیاییم همان مفاهیم کلیدی را بگیریم و مسأله‌ی منافع‌مان را در نظر بگیریم که ایران می‌خواهد از لحاظ علمی یعنی بحث حوزه‌ی علم جدید، علم تجربی که این علم باید مفید باشد برای ما، منافع ملی خود را باز شناسد و باز باید در اینجا باید یک پیوند بدهیم به تاریخ، عزیزانی که تاریخ مطالعه کرده‌اند به ما بگویند در چه برهه‌هایی چه اتفاقاتی افتاد. پس عزیزانی که تاریخ مطالعه کرده‌اند می‌فرمایند در طول تاریخ در چه برهه‌هایی

از این رابطه ما نفع بردیم و در چه برهه‌هایی از چه چیزی ما ضرر کردیم. و بعد کسانی هم که بُعد ثنوریک دارند این را مورد بررسی قرار بدهند که خوب حالا این بستگی به چه چیزی دارد، ما از این موقعیت‌ها چگونه می‌توانیم استفاده بکنیم و حالا می‌شود بررسی کرد از لحاظ تطبیقی و مقایسه‌ای که این موقعیت استراتژیک ما آیا ثابت مانده یا متحول شده. به نظرم می‌رسد که اگر بین این دو تا به اصطلاح ما به یک الگوبندی رسیدیم آن وقت می‌توانیم تجویز کنیم. چون در آن هنگام عوامل را پیدا کرده‌ایم و این عوامل مشخص کننده است.

منوچهری: بنابراین دکتر سیف زاده بحث تاریخی و جنبه‌ی ثنوریک مطالعات تاریخی و بعد هم وارد شدن به بحث تجویزی را پیشنهاد می‌کنند؛ دو تا پیشنهاد می‌کنند.

قادری: من قبل از انتخاب دقیق موضوع، نکته‌ای را که موجب سوء تفاهم آقای دکتر سیف زاده شده بگویم تارفع سوء تفاهم شود، و آن این که من گفتم بحث ثنوریک ایشان روشن نیست، به این معنا که حالا ذهن من چه فانوسی باشد چه آینه‌ای باشد ما اگر به جای «روابط ایران و آمریکا» می‌گذاشتیم «روابط ایران و فرانسه» همین بحث شد. اگر به جای این روابط می‌گذاشتیم روابط خانوادگی باز هم ایشان همین بحث را می‌توانست بکنند. در حالی که ما می‌خواهیم موضوع را از بالسویه بودن در بیاریم و بعد مرتبطش بکنیم. من اعتراض به این بود.

اما راجع به آن قضیه، من قبلاً در تقسیم بندی هم گفتم که موضوع تاریخی را نمی‌شود کاملاً نادیده گرفت. من فکر می‌کنم حاج آقا شکوری لطف کردند و به این قضیه توجه کردند و ضمن تأکید بر این بعد، کلیاتی را هم ارائه دادند. بحث شناخت ما می‌تواند تاریخی باشد، موضوعی باشد، موضوعی هم می‌تواند «اقتصاد سیاسی» یا روان‌شناسی اجتماعی بوده باشد و من گفتم که هیچ عیبی ندارد که «تاریخی - موضوعی» هم نگاهش بکنیم یعنی با این ترتیب «تاریخی - موضوعی» یکی را انتخاب بکنیم و هر کسی در آن زمینه و در آن حول و حوش حرف بزند. من فکر می‌کنم این فکر خوبی است جمع و جور می‌کند مطلب را.

منوچهری: بنابراین، یک موضوع به طور اخص در چارچوب تاریخی به بحث گرفته می‌شود یعنی «تاریخی - موضوعی».

زیبا کلام: من پیشنهاد مشخص این هست که در حقیقت می‌خواهم پل بزنم بین چیزی که آقای دکتر سیف زاده گفتند و حرف‌های دکتر شکوری. می‌خواهم بگویم که فرض بگیریم که از ما یعنی از این جمع یک کسی مانند، وزارت خارجه، رئیس جمهوری، رهبر، یک کسی، آمده به این جمع گفته است که با توجه به پیشینه‌ی تاریخی، و نیز اقتصاد سیاسی که آقای دکتر منوچهری مطرح کردند، با توجه به مباحث معرفت‌شناسی که آقای دکتر سیف زاده مطرح کردند و با توجه به دیگر جوانب مسأله‌ی این جمع بگوید که «منافع ملی جمهوری اسلامی ایران» در آستانه‌ی ورود به قرن ۲۱ در رابطه‌ی با آمریکا چیست؟ آیا منافع ملی ما ایجاب می‌کند که ما برویم به سمت تنش زدایی با آمریکا و در نهایت ایجاد رابطه با آمریکا، یا این که نه، منافع ملی ما ایجاب می‌کند که این حالت تنش که تا به امروز بوده کماکان ادامه پیدا بکند؟ من فکر می‌کنم که آن وقتی ما وارد این بحث بشویم آن اقتصاد سیاسی که جنابعالی می‌فرمایید واردش می‌شود، منظر تاریخی واردش می‌شود، بحث بی‌اعتمادی که آقای معادیخواه مطرح کردند واردش می‌شود، اینها همه آن وقت واردش می‌شود، بنابراین پیشنهاد مشخص من به جنابعالی آقای دکتر منوچهری (به عنوان مدیر جلسه) این هست که منافع ملی جمهوری اسلامی ایران در آستانه‌ی ورود به قرن ۲۱ چه چیزی را ایجاب می‌کند و استراتژی ما در رابطه با آمریکا چی باید باشد؟ این بحث بشود.

منوچهری: بنابراین در واقع جمع متوجه پاسخ به یک پرسش معین بشود نه پیدا کردن یک مجهولی، بلکه فقط پاسخ به یک پرسش.

اخوان: ببخشید قبل از این که آقای دکتر زیبا کلام مسأله را مطرح کنند من اینجا یادداشت کردم که بالاخره هر تحقیقی با یک پرسش شروع می‌شود دیگر و من یک پرسشی را یادداشت کردم که به نظرم با مسأله‌ای که دکتر ایشان مطرح کردند مکمل یکدیگرند. ببینید از لحاظ تاریخی ما می‌توانیم این سؤال را مطرح بکنیم که آیا در مجموع روابط ایران و آمریکا (در تاریخ مقصود هست) برای ایران مفید بوده است یا خیر؟ دوم این که همان نکته‌ای که آقای دکتر زیبا کلام مطرح کردند و مکمل اولی هم می‌شود و آن این که اکنون منافع جمهوری اسلامی در رابطه با آمریکا چیست؟ برقرار نمودن رابطه یا عدم برقراری آن؟

معاد یخواه: عرض می‌شود که واقعه‌ش این است که بحثی که ما می‌کنیم فقط باید موجه باشد که بنیاد تاریخ و فصلنامه‌ی یاد این بحث را با چه سؤالی مطرح نموده و تعقیب می‌کنند. چون اگر ما مثلاً از این موضع که «آیا منافع ملی ما ایجاب می‌کند با آمریکا رابطه داشته باشیم یا نداشته باشیم بخوایم حرف بزنیم»، این طبعاً کار وزارت خارجه یا مثلاً مؤسسه مطالعات استراتژیک یا مؤسسات دیگری است. البته وقتی از جهت تاریخی این بحث روشن بشود این ممکن است به آنها هم کمک بکند، چون الآن فرض کنید دو نفر اینجا نشستند یکی می‌گوید نفرتی در کار نیست، یکی می‌گوید هست. بالاخره خود این یک سیر تاریخی داشته. یعنی الآن که ما داریم صحبت می‌کنیم یک کمی ذهن مان متأثر از فضای امروز و ۲ خرداد و سالگرد ۲ خرداد است. یک کمی در تاریخ به عقب‌تر برویم، خواهیم دید که مثلاً ذهن متأثر از ۱۳ آبان سال ۴۳ و روزی که امام می‌گفت که «امروز دشمن ما آمریکا است» می‌شود، بنابراین بالاخره باید روشن بشود که مجموعاً در روابط بین ایران و آمریکا در تاریخ ما چه گذشته است. این خیلی کمک می‌کند به این بحث و مسأله را از ابهام در می‌آورد.

زیبا کلام: من متوجه مشکلی که شما به عنوان متولی بنیاد تاریخ دارید می‌شوم. بنابراین آقای معاد یخواه! ما می‌توانیم این جواری بحث را مطرح کنیم که با توجه به پیشینه‌ی نیم قرن تاریخ روابط ایران و آمریکا امروز که در آستانه‌ی قرن ۲۱ هستیم فی الواقع خیر و صلاح و منافع ملی ما در کجا قرار دارد؟ یعنی در واقع با نگاه تاریخی به نیم قرن روابط ما و آمریکا نظری بیافکنیم.

قادری: بله، همین طور است. من فکر می‌کنم اگر بخوایم منافع ملی را هم در بحث بگنجانیم، بگذاریم آن جلسه‌ی آخر. یعنی ما کارهای مقدماتی را انجام بدهیم آن را نیز به عنوان یک جمع بندی داشته باشیم.

سیف زاده: یک موقع تجویز برای منافع ملی می‌کنیم. یک موقع نه، می‌گوییم منافع ملی ما چیست؟ این دو تا است. آن تجویز را باید بگذاریم جلسه‌ی آخر نه این را که منافع ملی ما از لحاظ تاریخی در این برهه‌ی زمانی چیست. حالا یک موقع شما منافع ملی را در این برهه‌ی زمانی شناسایی می‌کنید بعد هم می‌گویید من اعتقاداتم این است که مثلاً با این مخالفت یا موافقت کنم. آن تجویز را

باید گذاشت جلسه‌ی آخر. و گر نه اصولاً هر جلسه‌ی علمی که تشکیل می‌شود و هر برداشت علمی برای یک منفعتی است. علم تجربی برای همین است، پس اظهار نظر تجویزی را بگذاریم جلسه‌ی آخر و موضوعیت تاریخی را الان بحث کنیم.

منوچهری: جمع بندی من این هست چهار نفر از دوستان ضرورت مطالعات تاریخی را به تعبیر مختلف مطرح کردند یعنی جناب دکتر شکوری، دکتر قادری، جناب آقای معادینخواه و آقای دکتر اخوان، ضرورت دید تاریخی را مطرح کردند. فقط آقای دکتر اخوان یک مقداری جنبه‌ی ارزیابی هم به آن اضافه کردند یعنی این که آیا مفید بوده است برای ما یا نه. فکر می‌کنم با توجه به این که لازم می‌شود ما بیابیم اول ملاکها را تعیین بکنیم ممکن است بحث به حاشیه‌ی اصل مطلب کشیده بشود اگر اجازه بدهید آن ارزیابی را بگذاریم قبل از تجویز و بعد برسیم به تجویز.

پس فعلاً بازگردیم به مسأله‌ی «بنیادهای تاریخی بحث «یعنی زمینه‌های تاریخی رابطه‌ی ایران و آمریکا. منتها یک موضوع معین را باید مشخص بکنیم. در ابتدای بحث‌ها به چند نکته اشاره شد، از جمله مسأله عوامل مؤثر در شکل‌گیری روابط ایران و آمریکا، از پیش هم نمی‌گوییم این رابطه خصوصیتش و ویژگی‌ش چه بوده است، یا در چه دورانی چگونه بوده است. حالا می‌توانیم بیابیم این عوامل و جایگاه تاریخی‌اش را از لحاظ زمانبندی و تقویمی معین بکنیم. یعنی آقایان عامل مثلاً در ۵۰ سال اول مؤثر بود، جای این عامل را بعدها فلان عامل گرفت و ... اگر اجازه بدهید به این شکل ادامه بحث بدهیم. دوستان لطف بکنند هر کدام آنچه که به نظرشان می‌آید در ارتباط با «عوامل مؤثر» در روند رابطه ایران و آمریکا در این دوران تاریخی که مورد نظر بوده است اظهار نظر نمایند.

سیف زاده: باز اگر معیار را بگذاریم روی قدرت یک پیوندی بین ما و آمریکا ایجاد شده به مقتضای ساخت قدرت که این ساخت قدرت چون ما یک کشور استراتژیکی بودیم ولی و برنامه نداشتیم متأسفانه و تعریفی نداشتیم از روابطمان، متأسفانه تابعی از نظام بین الملل شدیم حالا اگر معیار ساخت قدرت را بگذاریم همانطوری که عزیزان فرمودند، از زمانی که آمریکا تبدیل به قدرت بین المللی و قدرت فائقه شد، دیگر این بازی قدرت شدیدتر شد. یعنی ما یک زمانی همانطور که به اصطلاح فرمودید تعارض قدرتی بود بین روسیه و انگلیس در رابطه‌ی با بازی قدرت و چون

هژمون انگلیس بود دست برتر را انگلیس داشت، تا انقلاب مشروطه انگلیسها بودند که قدرت هژمون بودند. بنابراین برمی گردیم به این بحث که از چه زمانی آمریکا در ایران فعال شد، از زمانی که آمریکا قدرت هژمون شد یعنی قبلش خوب آقای شوستری بوده، دیگران هم بودند، میسیونرها هم بودند آمدند احتمالاً اگر بررسی بکنیم حالا کسانی بودند که از ایران، توریست هم داشتیم از ایران توریست هم با آمریکا داشتیم حاج سیاح هم رفته و امثال اینها. اینها خوب چیزهای جالبی است ولی متعلق به دوران قدرت فائقه بودن هژمونی آمریکا نیست.

منوچهری: آقای دکتر اگر موافق هستید اسم این را بگذاریم «تماس» نه «رابطه».

سیف زاده: پس اگر با این معیار نیز بحث کنیم باز منافع ملی را نمی شود حذف کرد. برگردیم به این ساختار قدرت، ببینیم در این رابطه قدرتی ما چه گرفتیم و چه دادیم. یعنی معیار. تصور من بر این است انگلیس و آمریکا با هم تعارضی نداشتند. بلکه انگلیس موقعی که از قدرت هژمونیک افتاد طبیعی است نقاط استراتژیک را انگلیس دیگر نمی توانست اداره بکند و انگلیس متأسف است از این که از قدرت هژمونیک افتاده ولی چون نمی تواند اداره بکند مجبو است جایگاه خود را به قدرت دیگر واگذارد و آن آمریکاست. همان طوری که خودش مجبور شد از کشورهای جنوب خلیج فارس بیاید بیرون و بعد آمریکا جایگزین شد. پس این بحث، بحث برخورد بین اینها نیست، بلکه جایگزینی هژمون هست که آمریکا نشست جای انگلیس، انگلیس متأسف است ولی خوب کاری نمی تواند بکند. آمریکا خشنود است که با اقتضای ضرورت برای ساختار قدرت جایگزین او شده است. پس اگر بحث را بیاریم روی این قضیه مشخص می شود دیگر احتیاجی نیست که ما برگردیم به آن تماسها، آن تماسها وقت ما را خواهد گرفت، بلکه بیاییم از آن موقعی که آمریکا هژمون شد چون منطقه ما باز منطقه استراتژیک و بسیار مهمی بوده است می بینیم در این برحه ها یک برحه، برحه بحث رقابت های ایدئولوژیک بود، که در این رقابت های ایدئولوژیک کشور ما هم درگیر شد. یعنی بحث حزب توده و جبهه ملی در مقابل هم دیگر که شدیداً برخورد پیدا شد و مشکلاتی که خوب آثارش را می بینیم در مسأله ی ۲۸ مرداد که همان هژمون توانست در ایران تغییراتی را به وجود بیاورد ایران به عنوان یک مدل باشد و اگر ما آن را می شناختیم و برخورد پیدا می کردیم دچار

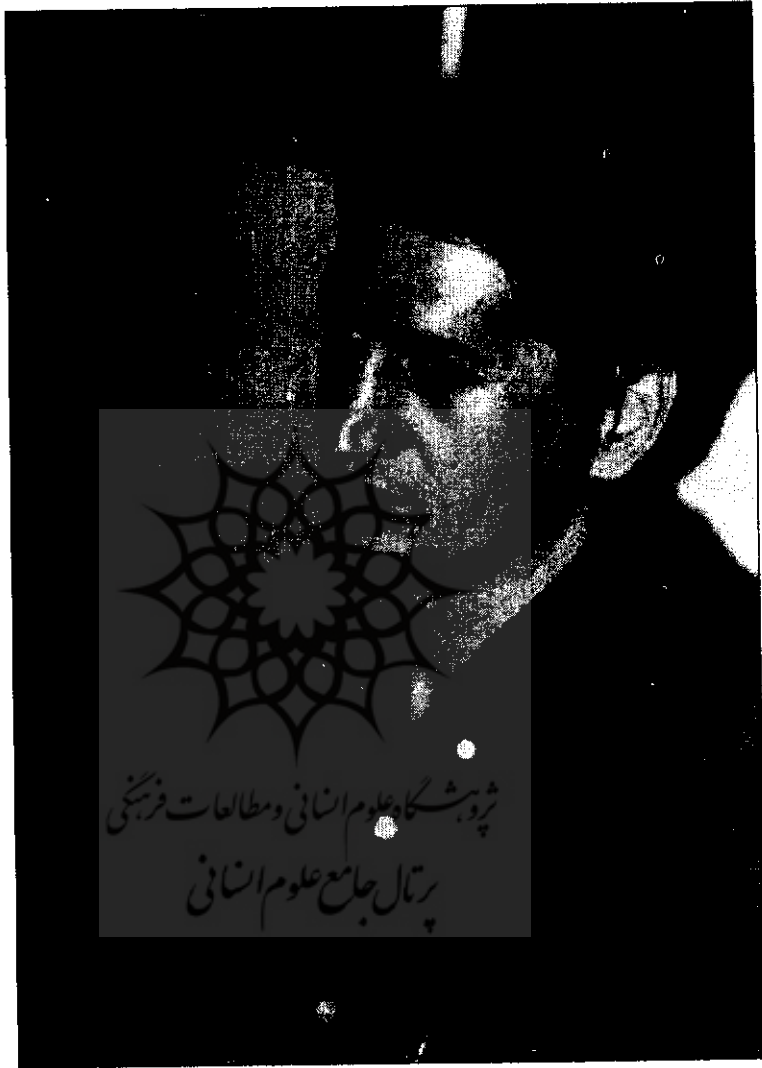
مشکلات بعدی نمی‌شدیم ولی به جای این که بیاییم خودمان را قوی بکنیم، تبدیل شدیم به یک دولت منفعل.

دوران نظامی نیز یک دوره‌ای است که در دهه ۱۹۷۰ شدیداً بحث، بحث نظامی است. این هم به خاطر شکستی (یا به تعبیر دیگر عدم پیروزی) است که از این زمان از لحاظ نظامی رقابت شدیدی است که نکند مسأله‌ی ویتنام در خلیج فارس تکرار بشود برای کشورهای منطقه، و لذا یک رقابت تسلیحاتی است که متأسفانه ما در آن زمان در دام این رقابت تسلیحاتی افتادیم و شاه با آن عقده‌ امنیتی که داشت، که چون هم از طرف ملی‌ها و هم از طرف مذهبی‌ها مورد حمله بود، آن را به معنای ناامنی داخلی ترجمه کرد. یعنی شاه به جای این که بباید یک نقش فعالانه داشته باشد و از این موقعیت نظامی رانت بگیرد آمد رانت داد و متأسفانه سلاجهایی وارد ایران شد و جریان روند کشور ما را اصلاً نظامی کرد و از روند اقتصادی منحرف ساخت.

بالاخره یک مسأله‌ی دیگری هست که اخیراً مطرح شده، یعنی با فروپاشی شوروی ایران دیگر بُعد نظامی ندارد، چون برای روسیه حداقل تا ۲۰ سال آینده معقول نخواهد بود که وارد بازی‌های نظامی بشود و جریانات، جریانات اقتصادی است، طبیعتاً چون ایران درباره‌ی موقعیت استراتژیک دارد و آمریکا به اصطلاح هژمون هست در این بافت نظم‌نویین جهانی، پس حالا بازیها بعد اقتصادی بخود می‌گیرد. یعنی باز قدرت این جلوه را پیدا می‌کند. اکنون بحث به سر این است که در این موقعیت جدید چه شرایطی به وجود آمده و ما چه آمادگی‌هایی برای ورود به این برحه‌ جدید و بهره‌برداری‌های خردمندانه از آن داریم.

قادری: من می‌خواهم یک تقسیم‌بندی دوگانه و در عین حال مرتبطی را حول و حوش همین عنوان «عوامل مؤثر» بدهم. یکی این که از طرف آمریکا عوامل مؤثر چه بوده، یکی هم از طرف ایران. تقسیم‌بندی اول از طرف آمریکاست بعد از طرف ایران. از طرف آمریکا به دو گروه از عوامل ما می‌توانیم اشاره بکنیم: اول عواملی که طبق اصطلاح علمای ما و اهل اندیشه، در گذشته ایران است و می‌توانیم به آن بگوییم عوامل بعید، یکی هم عوامل قریب یا نزدیک. در عوامل نزدیک من تا حدودی با آقای دکتر سیف زاده موافقم و یک اصطلاحی ما در خود علوم سیاسی داریم که به آن می‌گوییم ژئوپولوتیک (جغرافیای سیاسی). یکی از دلایل و عوامل مؤثر در حضور آمریکا و ارتباط آمریکا با

سرزمینی به نام ایران همین جغرافیای سیاسی است، کسه این جغرافیای سیاسی حالا می‌تواند شوروی را در بر بگیرد، می‌تواند منازعات اعراب و اسرائیل را در بر بگیرد، اهمیت استراتژیک خلیج فارس را هم می‌تواند در بر بگیرد یعنی هر چیزی را که حول و حوش این باشد بدون این که وارد جزئیات بشویم. بعدها به جغرافیای سیاسی منافع اقتصادی هم اضافه



دکتر قادری

می‌شود. یک جغرافیای سیاسی در مرحله‌ی اول بود که گفتم یک زیرمجموعه دارد و بعد یک منافع اقتصادی هم بعدها به آن اضافه شد. یعنی فکر نمی‌کنم که در وحله‌ی اول مثلاً آن آوان رابطه آمریکا با ایران منافع اقتصادی در سیاست گذاری‌های آمریکایی‌ها تعیین کننده بوده است. این را هم اضافه

کنم که در میان آمریکایی‌ها این بحث‌هایی که راجع به تراستها بود در واقع تفکرات شان و شناختی که نسبت به گوشه و کنار دنیا داشتند اهمیت اقتصادی خاورمیانه هم کم و بیش برای آنها روشن بود، نمی‌خواهم بگویم نسبت به این قضیه جاهل بودند، ولی روشن بودن یا نسبتاً روشن بودن یک عامل اقتصادی فرق می‌کند با پیوندهای نزدیک اقتصادی که میان دو کشور بگونه‌های مختلف می‌تواند برقرار باشد. پس من از این تقدم و تأخر یک چنین چیزی را در ذهن دارم.

اما عوامل بعید، در این مورد باز به آقای دکتر سیف زاده نزدیکم. یعنی همان هژمونی را که ایشان می‌فرمایند به عقیده‌ی من وجود دارد. ولی هژمونی را من فکر می‌کنم می‌توانیم گسترده‌اش بکنیم. یعنی هم سیاسی، هم اقتصادی و هم فرهنگی در نظر بگیریم. در طول تاریخ این سرایت و تداوم دارد. از زاویه خودمان هم بخواهیم نگاه بکنیم هژمونی آمریکا در این جمله خلاصه می‌شود که نماد در اساس مدرنیزاسیون جهانی بوده با تمامی توانایی‌هایی که می‌توانست داشته باشد و اگر جایی هم انگلستان رقابت یا سازش داشته، تلازم یا تنازع داشته در این نمادگرایی، می‌توانیم بخشی از آن را هم داشته باشیم.

پس در برقراری روابط ایران و آمریکا، عوامل نزدیک و عوامل بعید هر دو بوده، عوامل بعید آن چیزی است که در ذات تمدن و قدرت آمریکا نهفته است و خواه ناخواه علایق بعدی هم ایجاد می‌کند، از جمله مسأله‌ی فرهنگ عوامل نزدیک را هم اشاره کردیم.

اما از طرف ایران؛ حقیقت این است که ما نقطه ثقل مان در یکصد سال اخیر در داخل کشور نبوده. یعنی نقطه ثقل تصمیم‌گیری و تصمیم‌سازی مان به اصطلاح در داخل ایران نبوده. دلایلش هم ضعف‌های بنیادی، وضعیت انحطاط، عقب‌ماندگی و در حاشیه قرار گرفتن مان نسبت به تمامی مؤلفه‌هایی است که در جهان اعم از سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، نظامی و غیره بوده. منفعل بودن ما خیلی طبیعی است که آمریکا می‌توانست فعال باشد. یعنی آنها اکتیو بوده باشند خوب ما هم پسیو بوده باشیم. معنایش این نیست که ما اگر منفعل بودیم یعنی بیدار بودیم، معنایش این است که ما منفعل بودن می‌توانستیم تمایل داشته باشیم و از آمریکا به عنوان یک نیروی منجی استفاده بکنیم. بعضی از جناحها هم این میل را نداشتند و این شناخت را اصلاً روی قضیه نداشتن در ابتدا عامل مؤثر برای ایران در کنار همین منفعل بودن یا در ذیل منفعل بودن همان نیروی سوم بود، یک دنیای جدید یک چیزی که فکر می‌کردند بدور از تصورات امپریالیستی روسیه تزاری و بعد روسیه شوروی و از یک

طرف دیگر انگلستان قرار داشت، می توانست و فرصت‌هایی را برای ایران فراهم کند. من می‌خواهم خلاصه بکنم عوامل مؤثر در آغاز روابط دو کشور را به دوره شهریور ۲۰ به این طرف. قبلش را که اسمش را گذاشتیم «تماس» و مرحله مقدماتی، من در بحثم مداخلیت ندادم. بعدها این عوامل در بحث‌های ما باز می‌شود. که اگر من فرصت داشتم در نوبت‌های بعدی صحبت می‌کنم و توضیح بیشتر می‌دهم.

منوچهری: من با توجه به تقسیم‌بندی یا نقطه شروع بحث آقایان دکتر سیف زاده، دکتر قادری نمی‌خواهم چارچوب متفاوتی بدهم، در تعیین عوامل، من معتقدم تعبیر متفاوتی می‌شود در مورد این عواملی که دوستان اشاره فرمودند داد. یعنی آنجایی که بحث قدرت و هژمونی است و آنجایی که بحث ژئوپولوتیک است. برای من واقعاً مشکل است که از نظر ذهنی و تئوریک بتوانم بین عامل اقتصادی (نه به معنای تجاری، تجارت یک بحث جدایی است بلکه اقتصاد سیاسی) به معنای دقیق علمیش و بحث ژئوپولوتیک، بحث هژمونی و حتی بحث فرهنگ انفکاک و یا تفکیک قائل شد. به این معنا که اگر ما در قرن بیستم بحث ژئوپولوتیک می‌کنیم مبنای تعیین مرزبندی‌های سیاسی و تعیین جایگاه هر کدام از عوامل سیاسی یا نهادهای سیاسی کشورها، (واحد‌های سیاسی منظورم هست)، تعیین اهمیت‌شان و نوع ارتباطی که بنا هست با آنها برقرار بشود و حتی بحث نظامی قضیه در کنار بحث فرهنگی قدرت ژئوپولوتیک و همه اینها، به نظر من ابدأ قابل تمایز و تفکیک از بحث اقتصادی قضیه نیستند. یعنی من فکر می‌کنم یک مقداری هم لازم است دید تاریخی به قضیه بدهیم و بگوییم با رشد سرمایه داری در غرب و سپس جهانی شدن سرمایه داری (حتی اگر به تعبیری بگوییم اساساً سرمایه داری از ابتدا به معنای جهانی رشد کرده است) هیچ وقت ما سرمایه داری را محدود و بسته در مرزهای یک کشور یا بخشی از دنیا نداشته‌ایم. حالا لااقل یک نظر این است. حالا مکتب دی پندسنی این جور به قضیه نگاه می‌کند، یا نظریه سیستم جهانی والاینشتن، من حالا نمی‌خواهم وارد بحث تئوریک بشوم. ولی اگر ما توجهی هم به این بحث‌ها داشته باشیم در آن صورت مشکل هست بیاییم بین ژئوپولوتیک و بحث قدرت در روابط بین الملل جایی را باز بکنیم بدون این که بحث اقتصاد سیاسی را هم در آن واحد نه در حاشیه بلکه حتی در کانون توجه قرار بدهیم. بنابراین نظر من این است که ما به بحث عامل اقتصادی نه فقط در رابطه بین آمریکا و ایران

بلکه آن مسأله‌ی ذاتی بودن و بعید بودن و در واقع درونی بودن لااقل از طرف آمریکا را اگر به آن توجه نکنیم باز این مسأله اهمیت پیدا می‌کند. به این معنا که ما (باز من قطعیت نمی‌دهم به هیچ کدام از این نقطه نظرات) بحث میلی‌ترین کامپکلس در آمریکا یعنی ما اساساً ساختار اقتصادی - نظامی آمریکا را نمی‌توانیم از هم جدا بدانیم یعنی منافع اقتصادی با منافع نظامی آنچنان گره خورده که اصلاً یک نام دارد. و وقتی که اسم از سیستم نظامی - اقتصادی آمریکا برده می‌شود آنجا دیگر تمایز مشکل است و این خود بخود باز تاب بیرونی دارد. یعنی آنجایی که منافع نظامی هست طبیعی است که مشکل است مجزایش بکنیم از منافع اقتصادی و بالعکس. بنابراین در این تقسیم بندیها به نظر من منافع اقتصادی را آن گونه که آقای دکتر قادری در کنار دو مسأله‌ی دیگر، زیر مجموعه ژئوپولوتیک گذاشتند به نظر من قابل قبول نیست.

قادری: من هم چنان از تقسیم‌بندی خودم دفاع می‌کنم. برای این که موضوع پیرامون عوامل مؤثر در روابط دو کشور ایران و آمریکاست و دو کیس مشخص است، دو مورد مشخص است و ما داریم حول و حوش این می‌گوییم. آن چه که آقای دکتر منوچهری در باب پیوندهای محکم اقتصادی - نظامی در آمریکا می‌گویند در داخل خود آمریکا می‌تواند معتبر باشد، یا احياناً مورد انتقاد باشد، ما فرض را بر این می‌گیریم که معتبر است. ولی وقتی می‌خواهند پیوند با یک کشور دیگر برقرار بکنند لازم نیست که دقیقاً انعکاس آن بوده باشد. یعنی ممکن است که آمریکایی‌ها توسعه‌ی نیروهای نظامی‌شان پیوند داشته باشد با صنایع تسلیحاتی که جنبه‌ی اقتصادی داشته باشد، کاربری و سرمایه‌بری داشته باشد، ولی وقتی می‌خواهند با ایران آن کار را انجام بدهند ممکن است یک عامل دیگر مداخلت داشته باشد و تقدم و تأخر بحث را روشن بکند. من به نظرم نمی‌آید که وقتی مثلاً در شهریور ۱۳۲۰ آمریکایی‌ها می‌خواستند در ایران حضور پیدا بکنند اولویت‌های اقتصادی نسبت به ایران نه نسبت به ذات نظام سرمایه داری مثل آن چه که در

آمریکا اتفاق می‌افتد، خیلی تعیین کننده باشد، هر چند من اشاره کردم آنها که می‌آمدند می‌دانستند و این کار راهم کردند که دنیا چه اهمیت‌های استراتژیک اقتصادی دارد، کجاها را اگر حفظ بکنند چه اتفاقاتی می‌افتد، یا کجاها را می‌توانند جزو منافع حیاتی و اولیّه خودشان قرار ندهند. ولی در رابطه‌ی با ایران قبل از این که این اتفاق بیفتد یک جنگ جهانی صورت گرفته است، و

وضعیت‌های خاصی پیش آمده و اهمیت ژئوپولیتیک ایران را روشن ساخته است. که من اشاره کردم، این وقتی جا می‌افتد بعداً آمریکایی‌ها از تمنیات و تمایلات اقتصادی خودشان هم بهره می‌برند. اینها عامل‌های نزدیک است. یعنی وقتی که دو تا مورد را با هم داریم می‌سنجیم وقتی که ذات نظام آمریکا را بپذیریم سرمایه‌داری است (که من چیزهای دیگر را هم بر آن اضافه کردم. یعنی در کنار سرمایه‌داری نوعی نماد، نوعی حالت سمبلیک مدرنیزاسیون جهانی را هم بر آن اضافه کردم) تکه یک فرهنگ و غیره بدون این که اینها را از هم منفک نکنیم. یعنی نمی‌گوییم یک سرمایه‌داری، یک فرهنگ، اینها خواه ناخواه با هم داد و ستد می‌کنند، آن می‌شود عامل بعید طبق تعبیر شما، یا به تعبیر آقای دکتر سیف زاده، هژمونی آمریکا بود، نه صرفاً در باب قدرت سیاسی، قدرت اقتصادی، فرهنگی حتی قدرت معرفتی چگونه دنیای بورژوا از این طریق می‌خواهد بیاید و تمام جهان را مورد شناخت خودش قرار بدهد که یکی از این موضوعات شناخت هم می‌تواند ایران باشد، از سعدی و حافظ، تخت جمشید ما گرفته تا مثلاً گذشته‌ی تاریخی و وضعیت مردم شناسی و چیزهای دیگری. من برای همین دفاع می‌کنم، اگر در آمریکا یک چنین وضعیتی وجود دارد معنایش این نیست که در پیوند با یکایک کشورها هم همزمان منافع اقتصادی، سیاسی نظامی همزمان و دوشادوش هم بخواهد حرکت بکنند، یک سری تقدّم و تأخرهایی را طبعاً برمی‌دارد.

سیف زاده: عرض کردم بین فرمایش شما دو تا اختلاف نیست، بحث یک بحث منطقی در قضیه است که به اصطلاح منطقی جنابعالی از مرکز صحبت می‌کنید یا از حاشیه صحبت می‌کنید یا می‌آید روی حوزه موضوعی. فکر می‌کنم اگر منطق مان را از منطق صوری بیاوریم روی منطق کوانتا، مشکل ما حل می‌شود. یعنی به جای این که ما بیابیم به مرکز و حاشیه به عنوان دو جزء (حالا اگر بگوییم نظام سرمایه‌داری مثل ایشان که صحبت می‌کنند کلی نظام سرمایه‌داری و مدرنیز است، جزئی ایران است) که منطقه صوری این تفکیک را می‌کند اگر بیابیم روی منطق کوانتا یک قدری مشکل ما حل می‌شود. یعنی به جای این که تأکید را بگذاریم روی کلی و جزئی، تأکید بگذاریم روی پوییش، که باز عرض کردم ساختار قدرت است که در این پوییش رابطه قدرتی بین مرکز و حاشیه. طبیعتاً بعداً تأکید به آن جا می‌رسد یعنی وقتی ما تأکید را گذاشتیم روی پوییش می‌بینیم که حوزه‌ی قدرت بین ایران و آمریکا در چه زمانی منافع این طرف بوده و در چه زمانی منافع آن طرف بوده،

روی پویش بگذاریم و بعد همان فرمایشی که دکتر قادری فرمودند چه زمینه هایی در آن طرف بوده، چه زمینه هایی در این طرف یعنی اجتماع نقیضین واجب می شود به قول کوانتائنها، نه این که اجتماع نقیضین محال شود، واجب می شود بررسیش، بعد که این دو مدل را مورد بررسی قرار دادیم بعد می آییم فرمایشی که دکتر منوچهری فرمودند بررسی می کنیم. حالا حوزه‌ی موضوعی را از تنوری استفاده می کنیم: یک حوزه‌ی موضوعی رژیم نظامی است، یک حوزه‌ی موضوعی رژیم اقتصادی و تکنولوژی، یک حوزه‌ی موضوعی رژیم ارتباطی و فرهنگی است که ما هر کدام اینها را می توانیم مطالعه کنیم. از اینجا می رویم توی نوع ساختار پویشها تا بدانیم که کجا ما وابسته شدیم کجا متقابلاً وابسته شدیم. پس معیار اولیه را بگذاریم روی ساختار قدرت و بعد بباییم روی نوع رژیمها و بعد بباییم روی نتیجه این ساختار یعنی ساختار قدرت. من فکر می کنم که در این صورت بین فرمایش شما دو تا بزرگوار (قادری و منوچهری) رابطه برقرار بشود.

اخوان: ببینید، در مورد چگونگی روابط بین قدرت های بزرگتر و قدرت های کوچکتر، مخصوصاً درباره‌ی مطالعه روابط ایران با دیگر کشورها، به نظر من یک مشکل مفهومی اساسی داریم و آن این است که اکثراً بحث راجع به روابط خارجی ایران است و این موضوع را با کسانی که سیاست یا روابط خارجی ایران را تدریس می کنند من یک مقداری بحث داشتم. استدلال آنها این بود که ما اصلاً «سیاست خارجی» نداشته ایم. لذا صرفاً باید تأکید روی «روابط خارجی» باشد. یعنی نتیجه این است که ایران کاملاً وابسته و منفعل بوده، اگر ما سطح تحلیل را روی سطح تحلیل خود قرار بدهیم یعنی ایران را مورد مطالعه قرار بدهیم، عملکرد ایران در مقابل قدرت های بزرگ از جمله آمریکا را مورد مطالعه قرار بدهیم، به نظر من ما با یک تصویر کاملاً متفاوتی مواجه می شویم. یعنی این سؤال مطرح می شود که آیا واقعاً آمریکا مایل بود وارد ایران بشود یا خیر؟ و سپس این که آیا ایران مایل بود آمریکا وارد ایران بشود یا خیر؟ با توجه به منطق نظام سرمایه داری و منطق قدرت که به آن اشاره شد، در این بحثی نیست که آمریکا تمایل به ورود به ایران داشت، اما در مقابل ایران به نظر من در مقابل آمریکا یا قدرت های بزرگ نه تنها یک سیاست انفعالی نداشت بلکه یک سیاست خارجی بسیار فعال هم داشته، هدف ایران وارد کردن این کشورها به ایران بود و این در شکل گیری روابط بین ایران و آمریکا نقش بسیار مهمی را ایفا کرده. چنانچه آن «نیروی سوم» که پیشتر به آن

اشاره شد بعد از نیروی سوم مسأله‌ی امنیت داخلی و مسأله‌ی امنیت خارجی مطرح شد. بنابراین به قول آقای دکتر سیف زاده که مسأله‌ی کوانتا و پویش را مطرح می‌کنند، این را به نظر ما شاید بتوانیم محور قرار بدهیم که اصلاً ما چه می‌خواستیم و این برای ما یک مسأله‌ی اساسی است، چون همانطور که گفتیم به لحاظ آن سؤال یا سطح تحلیلی که انتخاب شده اصلاً مشخص نیست که در تاریخ، ما به عنوان ایرانی، از روابط خود و آمریکا چه می‌خواستیم.

یک مثال مورد خاصی را می‌زنم که یک مقدار روی آن فکر کردم، این مثال مربوط می‌شود به روابط ایران و آمریکا و خلیج فارس. بدون استثناء هر منبعی را که ما برداریم و مطالعه بکنیم تصویری که ارائه داده می‌شود این است که آمریکا در دهه ۷۰ ایران را به عنوان ژاندارم منطقه خلیج فارس انتخاب کرد و سیاست ایران هم تابع خواست‌های آمریکا بود اما به نظر من این برداشت کاملاً اشتباه است. مطالعات سیاست خارجی ایران اقل از ۱۹۶۴ به بعد به خوبی نشان می‌دهد که قبل از این که اصلاً مسأله‌ی حضور آمریکا در خلیج فارس مطرح بشود و قبل از این که مسأله‌ی خروج انگلستان از خلیج فارس برای اولین بار در سال ۱۹۶۵ مطرح بشود ایران مایل بود در خلیج فارس نقش فعالی را ایفا کند. اگر شما رجوع بکنید به صورت جلسات شورای عالی اقتصادی که شهردار تهران غلامرضا نیک‌پی آن را جمع آوری کرده، آنجا خیلی خوب می‌بینیم که از سال ۱۹۶۴ به بعد شاه این نکته تأکید دارد که ما باید در خلیج فارس نقش فعالی را ایفا کنیم، باید بتوانیم امنیت منطقه را تأمین بکنیم. برای من این نکته فوق العاده جالب است. به همین دلیل هم هست که در سال ۱۹۶۵ لشکر سوم ایران مستقر در شیراز برای انجام دادن فعالیاتی در خلیج فارس ایجاد می‌شود. یعنی چه؟ یعنی می‌خواهم برگردم به این نکته که مسأله‌ی سطح تحلیل متأسفانه طبق همان محورهای دیگر که به آن اشاره شد مانند این که آیا واقعاً ایرانیان نسبت به آمریکان نگرش مثبت دارند، منفی دارند، یا هر چه روی این محورها یعنی روی سیاست خارجی خودمان، روی خواستها، نیازها و دیدگاه‌های کشور ما اصلاً کار نشده، فرض بر این بوده که ما تابع هستیم و دلیل عمده‌اش هم این بوده که احتمالاً همه مایل بودند که حکومت شاه و روابط خارجی ایران را محکوم بکنند. و لذا فرض بر این بوده که ما تابع هستیم. پس همه چیز هم از آن ادامه پیدا می‌کند. ایجاد یک تحوّل در این نگرش به احتمال زیاد پاسخ‌های کاملاً متفاوتی را به دنبال خواهد داشت.

شکوری: دوستان واقعاً نکات جالبی را مطرح فرمودند، احساس می‌شود که ما داریم به جاهای جالبی می‌رسیم و امیدوار کننده است که نتیجه علمی از مباحثات فراهم آید. من معتقدم که یک مقدار با همان مشرب تاریخی که عملاً اتخاذ شده، دامنه بحث را از نظر زمانی به گذشته‌های بیشتری تسری و گسترش بدهیم تا بتوانیم عوامل مؤثر مشترک و موجود در ادوار مختلف را استخراج و شناسایی کنیم. یعنی در مراحل متعدّد عوامل اثر گذار در روابط ایران و آمریکا را از دو جانب بررسی کنیم، نه در یک مقطع، بحث‌هایی که صورت می‌گیرد نوعاً به یکی از مقاطع تاریخی اشاره دارد. البته همه‌ی این عوامل معلوم است که مؤثرند. هم ساختار قدرت مؤثر است، هم ژئوپولیتیک، هم اقتصاد سیاسی و هم مسائل دیگری که دوستان اشاره فرمودند. اینها مؤثر بوده‌اند، منتها هر کدام از اینها در مقطع خاصی از این ادوار نسبتاً بلندی که ما با آمریکا رابطه داشتیم. بنابراین، باید تاریخ و زمینه‌های تاریخی را در نظر گرفت و در مقاطع تاریخی مختلف قضاوت کرد و در همه این مراحل روی عوامل مؤثر مشترک و عم تأکید ورزید. چنان که دوستان نیز اشاره فرمودند در پیدایش روابط ایران و آمریکا، عوامل ویژه آمریکا و عوامل ویژه ایران هم مؤثر بوده‌اند.

از طرف آمریکا من عامل تمدنی را مهمتر از همه‌ی عوامل احساس می‌کنم. عامل تمدنی به این معنا که ما اصل «توارث تمدن‌ها» را داریم. تمدن‌ها هیچ وقت از بین نمی‌روند. یک تمدنی زایش پیدا می‌کند، تولد پیدا می‌کند و به شکوفایی می‌رسد و این تمدن که به افول می‌گراید جهان از تمدن زایا و زنده‌ی دیگری خالی نمی‌ماند؛ یک تمدن دیگر متولّد می‌شود. واقعیت این هست. همانطور که در طول تاریخ تمدن مسیحیت و تمدن اسلام، تمدن هند، کنفوسیوس و ... بوده‌اند. بعد هم نوبت رسید به تمدن غرب که در اروپا شکل گرفته بود. خوب این تمدن غرب در اثر آن عواملی که وجود داشت در جنگ جهانی دوم در قاره اروپا هویتش را از دست داد. چنان که استعمار و سلطه‌ی جهانی اروپا از هم پاشید و هر یک از کشورهای اروپایی دچار مشکلات و بحرانهای جدی گردید. آلمان به آن وضعیت دچار شد، کشورهای دیگر نیز همین طور، فرانسه وضعیت خودش را داشت، انگلستان که کشور بسیار قدرتمندی بود عملاً مستعمراتش را از دست داد و نتوانست اداره کند. این آغاز افول تمدن اروپا بود، ولی تمدنی که افولش آغاز شده بود در جایی دیگر زاد و ولد کرده بود و آن در «قاره آمریکا» بود. تمدنی زنده، شاداب، نوجوان و با انگیزه‌های جاه طلبانه و قدرتمند. توضیحاً باید بگویم وقتی که یک تمدن به وجود می‌آید «جهان‌خواهی» - حالا الآن تعبیر می‌کنند

به جهان‌خوارگی - جهان‌خواهی، توسعه‌طلبی، مشابه‌سازی و هم‌رنگ و هم‌سان ساختن محیط با خود و بلعیدن فرهنگ‌ها و تمدن‌های دیگر جزو اهداف ذاتی اوست. هر تمدنی که باشد همین‌طور است. حتی تمدن اسلامی هم همین‌طور بوده با این تفاوت که ایدئولوژی آن آسمانی بوده. شما می‌بینید از کویر حجاز، از آن بیابان، یک تمدنی سر برافراشت تا دور دست‌های دنیا پیش رفت. هر تمدن زنده‌ای خاصیتش این است که جهان را بگیرد. تمدن آمریکا هم همین‌طور بود و در این صدد بود که، جهان‌خواهی کند، نمی‌توانست محصور بماند. ما از این قاعده جاری تاریخ تعبیر می‌کنیم به اصل «توارث تمدن‌ها». بنابراین، این تمدن باید توسعه پیدا می‌کرد، آقای دکتر قادری فرمودند مدرنیزاسیون، یا به عنوان الگویی برای مدرنیزاسیون جهانی. دوستان دیگر تعبیر دیگری، همه اینها در اصل تورات می‌گنجد. طبق این دلیل آمریکا نمی‌توانست در این توسعه‌ی سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، جهانی الگوطلبی برای خودش نکند، چرا که این جزء آن رشد تمدنی خاصی بود که در طول تاریخ به آن رسیده بود و اگر در حصار خود می‌ماند غیرطبیعی بود. مثل این که بهار بیاید یک درختی سبز نشود، اگر بهار بیاید درختان شکوفه می‌دهند. روی این اصل در ایجاد روابط بین ایران و آمریکا هم عوامل یاد شده توسط دوستان مؤثر بوده‌اند، هم عامل اقتصاد سیاسی که آقای دکتر منوچهری فرمودند، هم مذهب مخصوصاً مذهب پروتستان که مذهبی معترض و نوظلب بود و هم رشد سرمایه‌داری که نیاز داشت به سرمایه‌گذاری‌های جهانی و بازارهای جهانی و به دست آوردن منابع جدیدی برای زنده نگاهداشتن تمدن جدید، اینها به عنوان عامل تمدنی از طرف آمریکا مؤثر بودند که آمریکا در دنیا به دنبال تسخیر جایگاه‌های استراتژیکی باشد، از جمله در ایران. اگر ما بخواهیم به عنوان صاحب یک تمدن و فرهنگ، از بین نرویم باید آگاهی، قدرت و نشاط خود را تقویت کنیم. من برایم خیلی جالب بود مطالعه خاطرات سفرنامه جکسون که یک گردشگر آمریکایی بوده است و سفرنامه ایرانش را نوشته است. شما اگر این را مطالعه بفرمایید می‌بینید که روی دو مسأله خیلی حساسیت دارد این سفرنامه نویسنده آمریکایی. او از آن قدیمی‌ترین سفرنامه نویسهای آمریکایی در ایران است. بعد از مسافرت او به ایران است که مدرسه آمریکایی ارومیه تبریز و جاهای دیگر باز می‌شود. او صحبت می‌کند از این که در ایران چه کالاهایی از آمریکا را مردم مایلند بخرند. قفل‌هایی که بعد تأکید می‌کند اول در آمریکا ساخته می‌شود و می‌نویسد این خیلی مشتری دارد. مسأله‌ی جزئی است اما خیلی اهمیت دارد، چون معلوم می‌کند که حساسیت این سیاح



حجة الاسلام شکاری

آمریکایی چه هست؟ حساسیت او بازاریابی است. در بعد فرهنگ هم وی روی مذهب زرتشتی‌گری خیلی تأکید داشته که مثلاً زرتشتی‌ها کجا زندگی می‌کنند، کجا اقلیتند، کجا نیمه اقلیتند. این دو تا مسأله را خیلی خوب تبیین کرده. اولی برای این است که نیاز دراز مدت خودشان است. دومی هم برای این است که آمریکا در مقابل فرهنگ مسلط ایران که فرهنگ

اسلام و فرهنگ سنتی موجود باشد چه فرهنگی را می‌تواند جایگزین کند که مانع فرهنگی برای حضور در ایران نداشته باشد. بعدها هم در نظام پهلوی شما دیدید که این هر دو تا مسأله را پیگیری کردند و مبنای کار خود در ایران قرار دادند.

بنابراین از طرف آمریکا عامل مؤثر شامل و عام شامل و عام که رقت برانگیز باشد و بر اساس آن بیاید در ایران سرمایه گذاری کند همان «عامل تمدنی» و ذاتی آمریکا بوده است.

مسئله‌ی دوم اینست که عامل فراگیر، عام و مؤثر برای ایجاد روابط با آمریکا از جانب ایران چه بوده است؟ آقای دکتر قادری هم اشاره فرمودند و خیلی حرفش را به غربت نیندازید. من هم معتقدم به همین قضیه که موقعیت ژئوپولوتیک ایران موقعیتی است که از قدیم برای ایران مسئله ساز بوده است، و این جایگاه ویژه گاهی برایش نعمت و سعادت و گاهی نغمت و فلاکت به بار می آورده است. این موقعیت ایران را پیوند می داده است با تمدن‌ها، با فرهنگ‌ها، ما دروازه جهان یا ما، چهارراه جهانیم و این یک واقعیت است مخصوصاً بعد از آن که انقلاب ۱۷ اکتبر به عنوان قطبی ضد قطب مسلط سرمایه داری در جوار ما به وجود آمد این اهمیت استراتژیکی و ژئوپولوتیکی ایران بیشتر شد. مسئله هم نفت وقتی که در سال ۱۲۸۷ شمسی در ایران کشف شد اهمیت ایران از نظر اقتصادی و ژئوپولوتیک بیشتر شد، چنان که تجزیه کشورهای که تابع عثمانی بودند و تبدیل اینها به دولتچه‌ها باز حساسیت ژئوپولوتیک ایران را ساخت، حساسیتش بیشتر و اهمیتش بیشتر شد. در نتیجه این تغییرات در جغرافیای سیاسی منطقه ما بود که ایران مجبور شد به دامن یک نیروی یک نیروی جهانی قدرتمندی به عنوان نیروی ثالث، «نیروی سوم» پناه ببرد، خوب به روسیه که نمی توانست پناه ببرد، از دست روسیه می خواست به کس دیگر پناه ببرد، به انگلستان که نمی توانست پناه ببرد، این مسئله با فرانسه نیز یک موقعی آزمایش شده و نتیجه نداده بود، در زمان عباس میرزا جنگ ایران و روس و آن قضایایی که داشتند، با کشورهای دیگر هم تا حدودی آزمایش شد و نتیجه نداد. فقط آمریکا مانده بود با آن انقلابی نمایی اش. اینها این طور نیست که صرف حرف باشد. من یادداشت کرده‌ام که دولت‌های ایران و نخبگان سیاسی ما در مقاطع مختلف به عنوان نیروی سوم با آمریکا رابطه‌ی برقرار کرده‌اند. در سال ۱۸۵۰ که عرض کردم امیرکبیر برای اولین بار به آمریکا رو کرد. باز در سال ۱۸۵۶ دولت ایران با همین عنوان به آمریکا رو کرد. در سال ۱۹۱۱ هیأت اقتصادی که به سرپرستی مورگان شوستر به ایران آمد (با درخواست خود ایران) با همین انگیزه بود که یک قدرتی را بین روسیه و انگلستان وارد کنند به عنوان «نیروی سوم» که ۸ ماه بیشتر طول نکشید و در اثر فشار دولت‌های بیگانه مجبور شدند که ایران را ترک کنند. در ۱۹۱۹ که قرارداد وابستگی کامل ایران، و مستعمره شدن ایران توسط دولت و ثوق الدوله با انگلستان امضاء شد سید حسن مدرس و دیگر رجال مذهبی و ملی

مجلس از جمله دکتر مصدق مخالفت کردند با این قضیه، آمریکا در ابطال آن قرارداد کوشید و بدون تلاشهای دیپلماتیک آمریکا و فرانسه، معلوم نبود که در چه زمانی بتوان بر بریتانیا پیروز شد و آن را ابطال کرد. در سال ۱۹۲۲ باز دولت ایران به عنوان نیروی سوم از آمریکا درخواست کرد که یک هیأت اقتصادی را به سرپرستی دکتر میلسپو به ایران فرستادند و آنها ۵ سال به اصلاح امور اقتصادی ایران مشغول بودند و بسیار مؤثر بود. در سال ۱۹۵۲ که همان ۱۳۳۱ باشد در قضیه نهضت نفت باز آمریکا حالت نیروی سوم برای دولت دکتر مصدق داشت. اینها فقط نمونه‌هایی است که من عرض کردم. بنابراین، در ایجاد روابط بین ایران و آمریکا دو عامل مؤثر بوده: یکی عامل تمدنی از طرف آمریکا که آمریکا را مشتاق کرد تا به سوی ما بیاید. یکی هم موقعیت ژئوپولوتیک خاصی که ما داریم. آن مسأله‌ی ساختار قدرت هم البته مؤثر بوده ولیکن از نوع اثر گذارهای فراگیر و شامل محسوب نمی‌شود، اینها مجموعاً انگیزه شدند که هم دولت ایران گرایش پیدا کند به آمریکا و هم دولت آمریکا ویژگی تمدنی خود را اعمال کند. این چکیده‌ی عرایض بنده است.

معادیه‌خواه: عرض می‌شود خدمت‌تان، من می‌خواستم بگویم که در این عوامل اساسی که مطرح می‌شود مثل بحث عوامل تمدن‌ها و پیدایش تمدن جدید و یا مثلاً موقعیت جغرافیایی ایران و اینها، یک سری مسائل ریز کوچک هم از چشم نیفتند، اگر بشود. مثلاً فرض کنید چون در ایران تصمیم گیرنده دربار بوده فرق می‌کند با یک کشوری که بالاخره سیاست خارجی‌اش از یک نهاد مشخص و صاحب فکر برخوردار است.

خیلی وقت‌ها یک چیزی تابع خواست یک نفر می‌شده است، یعنی مثلاً اگر فرض کنید انگلیس به قول اشرف، رضا شاه را عزل نکرده بود، معلوم نبود که اتفاقات بعدی چگونه می‌شد. یعنی آن رنجشی که در دربار پهلوی از انگلیس پیدا شد نمی‌شود گفت هیچ تأثیر نداشته، حالا ۲٪ یا ۳٪ یا بیشتر. ولی به هر حال یک جاهایی این مسائل روانی شخصی، مخصوصاً در کشوری که تصمیم‌گیری‌ها به یک فرد مربوط می‌شود خیلی تأثیر دارد. جالب است که من در کتابی که اخیراً خسرو معتضد منتشر کرده و یک سری سند بالاخره جمع کرده، (همان قسمت پژوهشی بنیاد مستضعفان خواندم)، که رضاشاه از تبعیدگاهش پیغام می‌دهد به پسرش و دربار و دولت‌مردهای آن موقع که از آمریکایی‌ها بیشتر برسید تا از انگلیسی‌ها. این خیلی مهم است که یعنی آن هم از آنجا که

احساس کرده که اینها شاید از هول حلیم تو دیگ بیفتند، یعنی رنجشی که فعلاً از انگلیس پیدا شده اینها را به جایی بکشاند که یک دفعه بی قید و شرط خودشان را تسلیم آمریکا بکنند. البته در مورد شخصیت‌هایی مثل رضاشاه یا محمد رضا شاه جای این سوء ظن و احتمال‌ها هست که فریب سیاسی باشد، باین صورت که طرف آنجا تبعید شده و احساس می‌کند انگلیس همه کاره است و اشتباه کرده با او در افتاده و لذا می‌خواهد حالا یک چیزی بگوید برای خوشامد انگلیسی‌ها. یا مثلاً در آن مسأله‌ای که غلامرضا نیک پی که آن شورای اقتصاد و مذاکراتش را جمع می‌کند مطرح کرده جای این بالاخره احتمال هست که شاه با توجه به این که می‌داند آمریکا می‌خواهد ایران را ژاندارم خلیج فارس بکند، در آن جلسه هم می‌گوید این مسأله را بررسی کنید. البته اینها احتمال‌هایی هست که در بحث‌های تحقیقی پیش می‌آید، گاهی هم ممکن است اصلاً اصلی نداشته باشد، گاهی هم ممکن است آدم را از یک اشتباه نجات بدهد. در هر صورت من فقط می‌خواستم عرض کنم که در آن مسائل کلی این مسائل ریز و جزئی هم از چشم نیفتد.

یک حاشیه خیلی کوچک هم به فرمایش آقای شکوری دارم که بالاخره طبع تمدن‌ها، توسعه طلبی و سلطه‌گری هست دارم. این که فرمودند تمدن اسلام هم همین‌جور بود فقط همین را می‌خواستیم عرض کنم که بین اسلام بعثت و «اسلام خلافت» یک تفاوتی باید قائل شد. منطق ما این بوده که نباید توسعه با سلطه‌گری همراه باشد.

این منطق ثنوری و منطق قرآن است و اگر احیاناً مثلاً طبع جاهلی خلیفه دوم و اول و اینها وارد قضیه نمی‌شد معلوم نیست چی اتفاق می‌افتاد. در هر صورت من فقط در همین حد خواستم بگویم که اجمالاً قرآن می‌فرماید توسعه با سلطه نباشد. حالا این می‌تواند عملی باشد، یا نمی‌تواند عملی بشود، نمی‌دانم.

زیبا کلام: عرض کنم که من به عنوان یک پرائتر می‌خواهم بگویم که یکی از ما و مشخصاً فکر می‌کنم که آقای دکتر اخوان اصلح باشند جمع‌بندی از بحث انجام بدهند. چون ایشان درس دو واحدی آمریکا را هم تدریس می‌کنند و ما جزوه‌های شان را داریم.

من می‌خواهم بگویم مشکلی که ما داریم این هست که آیا اساساً تصویر و تصویری که در جامعه‌ی ما از آمریکا هست این چه قدر با واقعیت تطابق دارد و دلم می‌خواهد برای خوانندگان شما

و این که گفتم آقای دکتر اخوان به دلیل این که درس سیاست و حکومت در آمریکا را ایشان درس می دهند و خوب آقای دکتر سیف زاده و دکتر منوچهری هم هستند، ولی از باب این که ایشان این درس را می دهند اتفاقاً بد نباشد که ایشان حالا خلاصه‌ای در حدی که خودشان صلاح می دانند و یک شمایی از آمریکا ترسیم کنند. چون در بسیاری از موارد در حقیقت آنچه که به نام آمریکا گفته می شود تحت عنوان این که آمریکا این جور است، آمریکا این است و فلان، فرسنگها با واقعیت فاصله دارد. یک مثال من بزنم و آن این که همه‌ی ما این آقای «لوتیز فراخان» را در اخبار تلویزیون دیدیم که ایشان آمد و در آمریکا به عنوان یک مخالف، یک میلیون نفر را با خودش بسیج کرد و آمدند در واشنگتن علیه سیاست‌های آمریکا، علیه سیاست‌های خارجی آمریکا راهپیمایی کردند و اینها خوب شما می بینید قبل از این راهپیمایی آقای لوتیز فراخان در ایران بوده، لیبی بوده، سوریه بوده. یعنی جاهایی بوده که در حقیقت آمریکا با آنها مسأله دارد و دشمن است. در اینجا سؤالی که مطرح می شود این است که اگر یک شخص ایرانی برود آمریکا، برود، به کشورهای دشمن قبل از این که برگردد به ایران برود لندن و از اینها پول هم بگیرد، (چون او پول هم گرفته بود، حداقل سرهنگ قذافی به او یک پول درست و حسابی داده بود. البته به شخص خودش نه، یک تشکیلاتی دارد به آن تشکیلات داده بود.) بعد برود از اینجا پول بگیرد، بعد بیاید مثلاً در تهران بخواهد یک تظاهرات مثلاً حالا یک میلیون نفری نه، ده هزار نفری، صد هزار نفری علیه دولت جمهوری اسلامی ایران راه بیندازد، خوب چه می شود؟ یعنی تصورش هم آدم را دچار ترس می کند که شما می خواهید یک چنین کاری بکنید. ولی خوب در آن جامعه این کارها عملی است، یک وجوهی واقعاً جامعه آمریکا دارد که متأسفانه ما نشناختیم، یک وجوه اصلی را فی الواقع، این است که من اصلاً واقعاً استدعا می کنم از شما معاذیخواه که این را حتماً چیز بکنید، چون این باعث در دسر ما شده فی الواقع، آن تصورهای نادرست که ما ترسیم کرده‌ایم از جامعه آمریکا، این مسأله‌ی «لوتیز فراخان» نمونه‌ای از این جامعه هست.

اما یک مقدار از مطالبی را که من می خواستم بگویم هم دکتر شکوری گفتند. همچنین بخشی از آن را به شکل دیگری آقای دکتر اخوان گفتند. واقع مطلب این هست که ما همیشه وقتی صحبت آمریکا شده، حالا مستقل از مقطع تاریخی، همیشه این جور صحبت کردیم که گویا ما یک «موم» بودیم آمریکایی‌های بد از آن سر دنیا، از آن لنگه دنیا آمدند و این موم را گرفتند و این جور کردند.

در حالی که این طوری نبوده. آن لیستی که آقای شکوری دادند مانند آرتور میلیسپو، مورگان شوستر و ... به نظر من این لیست کامل نیست، شما می‌توانید به این لیست در حقیقت آن آقای باسکرویل را هم اضافه کنید که در جریان انقلاب مشروطه داوطلبانه آمد در سنگر ستارخان و باقرخان و اینها حالا ایشان می‌گویند کشته شد، ولی من می‌گویم شهید شد. این اقبال ما با آمریکایی‌ها در حقیقت به عنوان یک نیروی سؤم، یک نیروی سؤم مثبت که نه پیشینه‌ی استعماری و نه پیشینه‌ی استثماری داشته و نه بلاهایی که روسیه و انگلستان بر سر ما آوردند این آورده است یک چنین تصویری نسبت به آمریکا وجود داشت. حالا عده‌ای از آقایان معتقدند که درست است ولی ما مورگان شوستر را وقتی دعوتش کردیم، ایشان واقعاً بیاید و برای ما یک سیستم مالی درست ایجاد کند. یا اگر ما از آقای آرتور میلیسپو دعوت کردیم گمان ما این بود ایشان می‌آید و مثلاً یک وزارت دازایی خوب و بی‌عیب و نقص برای ما درست می‌کند، ولی ما خطا می‌کردیم. یعنی حتی ما در آنجاها اشتباه می‌کردیم. ببینید ما یک تصویری امروزه پیدا کرده‌ایم که باعث شده حتی برگشتیم و رفتیم در کنه تاریخ یک سری چیزهایی را هم که در زمان خودش درست بوده و به قول معروف مولا درزش نمی‌رفته، ما حتی آنها را هم امروزه بردیم زیر علامت سؤال. یعنی من مکرر خواندم در آثار تاریخی که یکی از افتخاراتی که به دکتر مصدق نسبت می‌دهند این هستش که ایشان جلوی آرتور میلیسپو محکم ایستاد و خواست میلیسپو و دارو دست‌اش از ایران بروند. این در آثاری که طرفداران دکتر مصدق نوشته‌اند هست. در حالی که به نظر من یکی از خطاهای فاحش و عمده‌ی دکتر مصدق این بوده که خواسته دکتر میلیسپو برود، هم او هم مورگان شوستر. شما وقتی به عملکرد اینها به عنوان دو تا آمریکایی نگاه می‌کنید اینها چیزی جز خدمت واقعاً دستاوردی دیگر برای ما نداشتند، بالاترین دلیل من هم این هست که در حقیقت میلیسپو را مقدار زیادی را فشار جناح راست از یک سو و فشار حزب توده و چپ باعث رفتنش شدند و نه دکتر مصدق. در مورد مورگان شوستر که اصلاً علنی هست که در حقیقت روسها اولتیماتوم دادند به هیچ وجه پذیرای مورگان شوستر نشدند، چون اتفاقاً مورگان شوستر داشت درست کار می‌کرد، اصلاحاتش خوب بود و برای اولین بار دازایی و امور مالی ایران از آن حالت چند صد مستوفی آمده بود بیرون و بودجه واقعاً شکل مدرن امروزی را داشت تنظیم می‌کرد و اینها. بنابراین معتقدم که آن نگرشی که ما نسبت به آمریکا داشتیم و در زمان خودش درست بوده. حتی می‌خواهم بیایم یک کمی جلوتر و بگویم که آیا شما می‌دانید که بانی و به وجود آورنده اولیه چیزی

که به آن می‌گوییم سازمان برنامه و بودجه در حقیقت آمریکایی‌ها بودند؟ یعنی در سال ۱۳۲۴ یا ۱۳۲۵ آن موقعها دولت ایران برای یک برنامه ریزی منسجم و به اصطلاح مدرنیزه کردن اقتصادی یک چنین کمیته‌ای در حقیقت تشکیل می‌شود در وزارت اقتصاد و دارایی بوده، هنوز آن موقع سازمان برنامه و بودجه نبوده و از جمله کارهایی که اینها می‌کنند این بوده که از یک هیأت مهندسين مشاور آمریکایی به ریاست موريس اینکاتسون دعوت می‌کنند که اینها بیایند به ایران و یک برنامه ریزی منسجم اقتصادی بکنند. اتفاقاً طرح‌هایی که آنها می‌دهند مقدار از آن طرح‌ها را در زمان خود ما اجرایش را شاهد هستیم. از جمله یکی از پیشنهادات مشخص آنان این بوده که ایران استعداد توسعه‌ی کشاورزی زیادی دارد و شما باید بروید مثلاً به دنبال کشاورزی و ایجاد سد و... و کم‌آبی بزرگترین بلیه شما هست و اولین گام توسعه شما این هست که شما این را از بین ببرید. این داستان مال سال ۲۶-۲۵-۱۳۲۴ هست. این خطا هست که ما با دانش امروز، با عقل امروز بیاییم و بگوییم که اینها همه به اصطلاح توطئه بوده و برنامه‌های استعماری بوده و شمارجال سیاسی زیادی را می‌بینید که اینها نه خائن بودند، نه وابسته بودند، نه مزدور بودند. مثل فروغی، مثل قوام‌السلطنه، مثل علی سهیلی و... اینها کسانی بودند که در حقیقت از یک سو نمی‌خواستند انگلیس قدرت زیادی در ایران داشته باشد و امثال غلم، حسین علا یعنی به اصطلاح جناح وابسته به انگلیس قدرت زیادی داشته باشد، از سوی دیگر وحشت و نگرانی از حزب توده و اتحاد جماهیر شوروی داشتند و نمی‌خواستند اینها هم نفوذ داشته باشند و لاعلاج رفتند به سمت این که آمریکا را درگیر بکنند. یعنی می‌خواهم بگویم که اتفاقاً دکتر اخوان درست دارد می‌گوید در بسیاری از مقاطع تاریخی این ما بودیم که محکم به آمریکایی‌ها چسبیدیم به خاطر ترسی که از دربار داشتیم و از سوی دیگر از اتحاد جماهیر شوروی داشتیم، متها اینها همه به نظر من مقطعی هست که آمریکا آن آمریکایی که بعدها در عصر بعد از جنگ سرد بشود نشده بود. یعنی معتقدم در این مقطع خود آمریکا هم تصویری که از خودش دارد و مجموع به هر حال جهان بینی که از خودش دارد مغایر هست با آن چیزی که آقای شکوری می‌گویند که می‌خواهد حالا جهان‌خوارگی بکند و تبدیل بشود به شرکت‌های چند ملیتی و اینجا را پنجه بندازد و آنجا را بگیرد و آنجا را ببندد و اینها.

یک چنین آمریکایی هست که به هر حال دولتمردان مستقل تر ما، دولتمردان واقع بین تر ما، بسیار مصر هستند که به یک شکلی بیاید در ایران جای پا داشته باشد که به قول جناب آقای معادخواه

موازنه مثبت برقرار بشود در ادامه به اصطلاح این مسأله فرض بفرمایید خیلی از چیزهایی که باز در تاریخ معاصر ما اتفاق افتاده و باعث به وجود آمدن آن دیوار بی اعتمادی که آقای معادیخواه می‌گویند شده، بین ما و آمریکا، باز آن هم که شما نگاه می‌کنید می‌بینید که بالاخره یک زمانی ما باید برگردیم اینها را مورد بازنگری و تجزیه تحلیل قرار بدهیم. در تمامی مطالب تاریخ معاصر ما چه حالا آنهایی که طرفداران نهضت آزادی نوشتند، چه آنهایی که طرفداران جنبه ملی نوشتند، چه آنهایی که طرفداران حزب توده نوشتند، چه آنهایی که بعد از انقلاب نوشته شده در تمام اینها، یک خط مشخص هست و این خط مشخص هم این است که آمریکایی امپریالیست جهانخوار، استکباری آمد در ایران کودتای نظامی کرد و دولت محبوب و به هر حال مردمی مرحوم دکتر مصدق را سرنگون کرد به خاطر نفت، به خاطر مصالح خودش، به خاطر این که ما را استثمار بکند و اینها منتها ببینید این به نظر من یک روی سکه هست روی دیگر سکه که بسیار مهم است این است که کودتا را ماها کردیم، کودتا را ایرانی‌ها کردند، کودتا را در حقیقت ارتش ما کرد، کودتا را دربار ما کرد، کودتا را جناح راست ما کرد، این یک. دوم این که بسیاری از کسانی که از آنها ما انتظار داشتیم با کودتا مخالفت بکنند با کودتا مخالفت نکردند چنان که یک نفر از علمای اعلام و یک کلام علیه کودتا نگفتند. حالا اساساً من آن بحث‌های پیچیده‌تر را که واقعاً نقش برخی از سیاستمدارهای ما، نقش مرحوم آیت‌الله کاشانی چجوری بوده و اختلافاتی که با مصدق داشتند فعلاً حالا هر چسبیده و نبوده فعلاً این کودتای نظامی شده، فعلاً دولت دکتر مصدق سقوط کرده است. خوب چرا از میان ما کسی اعتراض نمی‌کند، چرا هیچ‌کسی اعلامیه‌ای نمی‌دهد که آقا این خطا هست و دولت دکتر مصدق را نباید شما سرنگون می‌کردید.

من به عنوان کسی که درس «تاریخ تحولات معاصر ایران» را می‌دهد پاسخ آن برایم روشن است و این که اتفاقاً بسیاری از ما، بسیاری از رجال سیاسی ما، بسیاری از جزیانات سیاسی ما، بسیاری از رهبران دینی ما در حقیقت استقبال هم کردند از کودتای ۲۸ مرداد. برای این که احساس می‌کردند مملکت دچار بی ثباتی شده. برای این که احساس می‌کردند مملکت دچار هرج و مرج شده. برای این که احساس می‌کردند عنقریب مملکت می‌افتد در دامن حزب توده. بنابراین نمی‌خواهم آنها را مقصّر بدانم، به هیچ وجه نمی‌خواهم بگویم آنها مقصّر بودند و نمی‌خواهم بگویم آنها بایستی یک تنه می‌آمدند جلوی کودتا می‌ایستادند و دو مرتبه دکتر مصدق را برمی‌گرداندند به ساختمان نخست

وزیری، نه این را نمی‌خواهم بگویم، می‌خواهم بگویم که هیچ عملی انجام ندادند، اعتراضی نکردند در حقیقت، گو این که کودتا در افغانستان اتفاق افتاده، در حبشه اتفاق افتاده چون قدرت داشتند می‌توانستند مردم را بسیج کنند، می‌توانستند اعلامیه بدهند، فتوا بدهند و بگویند این طوری، یا آن طوری. چون محمدرضا شاهی که در کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ ما با آن مواجه هستیم آن چنان قدرت ندارد که بتواند خیلی از چیزها را انجام بدهد. چنان که شما می‌بینید این آدم حداقل تا یک سال بعدش این قدر قدرت ندارد که سرلشگر زاهدی را بردارد، هم‌اش پیغام می‌دهد که آقا به او بگویید دستش درد نکند، خیلی ممنون بیاید برود، و جالب این است که وقتی سرلشگر زاهدی توسط علم وزیر دربار غلام خانه‌زاد پیغام می‌دهد که به شاه بگویید که «من با تانک آمدم، با تانک می‌روم»، این جمله معروفش است، شاه اصلاً لال می‌شود و دیگر هیچ نمی‌گوید. فی الواقع تا ماه‌ها شاه هیچ نمی‌گوید، چون فکر می‌کند که زاهدی ممکن است بر علیه خودش هم دست بکار بشود. یعنی او قدرت چندانی نداشته و خیلی راحت در آن مقطع شده در مقابلش ایستاد، ولی خوب ما چه کار کردیم، ما آمدیم همه‌ی اینها را فی الواقع یک پارچه و یک کاسه ندید گرفتیم و گفتیم بله آمریکایی‌ها از آن طرف دنیا بلند شدند و آمدند و کودتا کردند و خوب این دیگر کار بدی بود و حالا ما حق داریم با آنها بد باشیم.

من بخش بعدی صحبت‌هایم را می‌گذارم برای قسمت بعدی، یعنی آمریکای بعد از ۲۸ مرداد. فقط می‌خواهم یک جمع‌بندی بکنم و آن هم این است که تا قبل از ۲۸ مرداد سال ۳۲ تصویری که ما از آمریکایی‌ها داشتیم تصویر مثبتی بود، به لحاظ اصولی هم این تصویر مثبت بود، شما برگردید به انقلاب آمریکا، این بحث‌هایی هست که من امیدوارم دکتر اخوان به آن اشاراتی بکنند. شما برگردید به هر حال به قانون اساسی آمریکا واقعاً آمریکا به عنوان یک کشوری که مخالف استعمار بود، مخالف امپریالیزم بود، مخالف این جور چیزها بود مطرح بود. درست بعکس روسیه و انگلستان. منتهای مراتب مشکلی که پیدا شد به نظر من از بعد سال ۳۲ بود. یعنی ما وارد مقطع جنگ سرد شدیم از بد حادثه (حالا اینجا می‌رسیم به حرف‌های دکتر سیف زاده) از بد حادثه منافع ژئوپولوتیک ما حداقل از دید رژیم ایران گره خورد به منافع ژئوپولوتیک آمریکا در منطقه و دیگر از حالا به بعد من به نظر من می‌افتیم روی یک ریلی که واضح هست که چرا این قدر بغض نسبت به آمریکایی وجود دارد. اما واقع مطلب این هست که تا قبل از این مقطع روابط ما و آمریکا یک روابط معقول و به نظر

من منطقی هست. من هر چی واقعاً بررسی می‌کنم می‌بینم (حالا ممکن است شما بگویید نه تو طرفدار آمریکا هستی، تو آدم آمریکا هستی و این‌ها)، وقتی ما آمریکا را مقایسه می‌کنیم حتی با اتحاد شوروی، حالا انگلستان که جای خود دارد، می‌بینیم که اتفاقاً آن پیشینه‌ی امپریالیستی، استعماری و جهان‌خوارگی و اینها را شما حداقل تا سال ۳۲ نمی‌بینید.

به عنوان آخرین مطلب حتی در جریان مسأله‌ی نفت هم شما می‌بینید آمریکایی‌ها در حقیقت تا آخرین مراحل دارند به یک شکلی سعی می‌کنند وساطت بکنند بین ما و شرکت نفت انگلیس را به یک شکلی به هر حالی سازش بدهند. متها آمریکایی‌ها به نظر من در یک جایی دچار مشکل شدند و آن هم خطر حزب توده و خطر کمونیزم بود. معتقدم که به واقع این خطر حالا حقیقی بود یا حقیقی نبود، آنچه بود یا نبود به نظر من خطر چپ، خطر مارکسیسم، خطر حزب توده در یک مرحله‌ی به شدت آمریکایی‌ها را وحشت زده کرد و معتقدم که در حقیقت انگیزه‌ی اصلی آمریکایی‌ها برای شرکت شان در کودتای ۲۸ مرداد بیش از آنچه که مسأله‌ی نفت باشد، مسأله‌ی مبارزه با کمونیزم بود. یعنی این شروع همان عصر جنگ سرد هست که حالا از بد حادثه ما اولین تلفاتش هستیم. به قول آبراهامیان اولین جایی که طرفین جنگ سرد در روی همدیگر قرار گرفتند در ایران بود. به نظر من گفته‌ی ایشان تا حد زیادی درست هست، ما قربانی یک سری فعل و انفعالاتی شدیم در صحنه‌ی بین‌المللی که نه نقشی خودمان در به وجود آوردنش داشتیم و نه کار زیادی می‌توانستیم در قبالش انجام بدهیم.

ژویشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

معاد یخوآه: من معتقدم که به بحث اسرائیل هم یک مقدار باید بپردازیم چون بالاخره در ایران و تاریخ معاصر آن مسأله مهمی است.

زیبا کلام: ببینید جناب آقای معاد یخوآه، من قبول دارم که مسأله‌ی اسرائیل حداقل برای بخشی از طیف سیاسی ما همواره دردسر آفرین بوده، از این بابت که نتوانستند این را هضم کنند، خیلی از اعراب مسأله اسرائیل را هضم کردند، ولی خیلی از ایرانیان مسلمان، ملی و حتی چپش واقعاً نتوانستند مسأله اسرائیل را هضم کنند. اما من هر چه بررسی می‌کنم می‌بینم که امروزه، بله امروزه من می‌توانم بگویم که بخشی از بغض و کینه‌ای که خیلی‌ها دارند موجه هست، به دلیل حمایت و

پشتیبانی‌هایی که آمریکایی‌ها دارند از اسرائیل می‌کنند، ولی من هر چه نگاه می‌کنم در سال ۳۰، ۳۲، ۲۷، ۲۸ یعنی در سالهایی که حالا اسرائیل به وجود آمده است، مردم ایران یقه‌ی آمریکا را بگیرند که شما مقصرد، شما آمریکایی‌ها کمک کردید اسرائیل به وجود بیاید و اینها، چنین چیزی، جناب آقای معادیخواه، وجود نداشته، مگر این که شما تحقیق بکنید و بگویید که نه این نطق فلانی را نگاه کن، نطق آن یکی را نگاه کن، روزنامه پرچم اسلام مال آیت‌الله کاشانی را نگاه کن بین در اینها هست. آن وقت من قبول می‌کنم. ولی هیچ شواهد و بینه تاریخی من الآن ندیده‌ام که حاکی از این باشد که حتی نیروهای مذهبی ما یعنی آنها که دست‌اندرکار مبارزه بودند، در آن مقطع این ایراد را به آمریکا بگیرند که آقا ما تا به الان شما را قبول داشتیم، ما تا به الآن شما را یک قدرت استعماری و استکباری نمی‌دیدیم، ولی به دلیل حمایت و پشتیبانی که شما و نقشی که در به وجود آمدن اسرائیل داشته، از این روز به بعد، شما آن طرف خط ما این طرف خط! چنین چیزی نه حتی در دهه ۲۰ وجود داشته و نه در دهه ۳۰ وجود داشته. می‌خواهم بگویم حتی نه در دهه ۴۰ هم وجود نداشته است.

منوچهری: با توجه به ضیق وقت اگر دوستان در جهت جمع‌بندی مطالب و نتیجه‌گیری کلی از بخش‌هایش بروند ممنون خواهیم شد.

قادری: من از آقای دکتر زیبا کلام ممنونم، با این که اختلافات نظری با ایشان دارم ولی بگونه‌ی متقاعدکننده‌ای و با سلامت نفس صحبت می‌کنند هر چند یک جاهایی من فکر می‌کنم پوشش‌های نظری لازم را خیلی عنایت ندارند. نکاتی را که راجع به تلقی ایرانیان نسبت به آمریکائیان گفتید کاملاً درست است. راجع به کودتا من کاملاً با علاقه گوش کردم، خودم هم موافقم. این حرف، حرف متینی است، ولی فکر می‌کنم که ما بنیه‌ی بحث‌مان، پایه‌ی بحث‌مان عوامل مؤثر بود، نه طرز تلقی. یعنی اینجاست که من اختلاف دارم.

تمام قسمت‌هایی که شما فرمودید می‌تواند جذّاب باشد، ولی نکته‌ای که من مرتبط با بحث گرفتم این است که گویا خود ایرانیان هم مایل و فعال بودند در کشاندن پای آمریکا به ایران. یعنی نکته‌ای که به بحث ما ربط مستقیم دارد همین است. همین نکته بود که آقای دکتر اخوان هم گفتند، همین نکته‌ای بود که بعضی از دوستان هم اشاره کردند. فقط دو تا حرف دارم راجع به این نکته چون

بخشیش را احساس کردم که حالا دور یا نزدیک، مستقیم یا غیر مستقیم به حرف‌های خود من مرتبط می‌شود، من واژه «منفعل» را در باب جایگاه ایران به کار بردم.

من دو تا حرف دارم یکی این که در صحبت‌های ابتدایی خودم اشاره کردم که عوامل مؤثر را ابتدا به ساکن در نظر گرفتیم، وقتی ابتدا به ساکن می‌خواهیم در نظر بگیریم خیلی دیگر بحث کوانتا و پویایی و اینها موضوعیت ندارد، این مرحله بعدی است. من دارم چشم‌انداز اولیه را می‌گویم، این که بعدها ما سیاست خارجی پیدا کردیم یا نکردیم، بحثی است جداگانه باید در جای دیگر صحبت بشود، این که آیا «سیاست خارجی» بوده یا «روابط خارجی» و چگونه بوده در ابتدای کار بحث سر این که که ما منفعل بودیم، منفعل بودن هم به خاطر توانایی و قدرتی که در درون ما می‌توانست وجود داشته باشد، یا نمی‌توانست وجود داشته باشد یعنی معیار، معیار قدرت است، نه صرفاً قدرت سیاسی، قدرتی که بتواند تمدنی، فرهنگی اقتصادی هر چه بخواهد باشد خوب طبیعی است که به یک جامعه‌ی ضعیف یک کشور ضعیف یک حدی می‌تواند باشد. من منفعل را به این معنا می‌گویم در ساخت تمدن و مؤلفه‌های جهانی.

نکته‌ی دومی را که مایلیم اینست، به آن اشاره بکنم. پس این که ابتدا به ساکن ما منفعل بودیم و بعدها بود که یک مقدار فعال‌تر شدیم، نه، من می‌خواهم بگویم که شرکت کردند در این سازگار جهانی، حالا من حاضریم این را تعدیل بکنم در سازگاری که وجود داشته باشد ما چنین انرژی و توانی را نداشتیم نکته‌ی دوم: من همانجا هم توضیح دادم، من نگفتم اگر ما منفعل بودیم، یعنی اگر بخواهم از تعبیر زیبا کلام استفاده بکنم مثل که گفتند مرده‌ای یا «مومی» بودیم که هیچگونه توانی نداشتیم و یک کسی فقط باید ما را این طرف و آن طرف می‌کرد، نه بالاخره ما هم تمایل داشتیم، میلی داشتیم و یک کسانی حرف‌هایی را می‌زدند و کارهایی را سازماندهی می‌کردند. بحث سر این بود که این چیزهایی که ما میل داریم اگر می‌خواهیم پای آمریکا را در داخل کشور خودمان بکشانیم، این چه جایگاهی را دارد در کل درگیری و در کل روابطی که دو تا جامعه می‌توانند داشته باشند، بعدها این مسأله قوی‌تر می‌شود ولی در ابتدا ضعیف‌تر هست. این که ما میل مان هست معنایش این نیست که این درگیری ایجاد شد چون ما میل مان بود. وقتی صحبت از میلپسو را به عنوان رابطه‌ی سیاسی، رسمی به ما بدهند به عنوان یک امر شخصی گفتند آدم شخصی می‌خواهید بروید یعنی ما تازه جاهایی که سعی کردیم یک نیروی سومی را در جامعه خودمان داشته باشیم آمریکا با میلپسو به

عنوان یک شهروند و نه فرد وابسته به دولت، بروید طبق این ضوابط کارتان را هم انجام بدهید یعنی آنان هیچ گونه تعهد سیاسی رسمی ایجاد نکردند. به این خاطر من این را می‌گویم که صرف این که ما دلمان می‌خواهد آمریکا اینجا باشند چرا از نظر ما می‌تواند مؤثر بوده باشد ولی صرف این کاری را حل نمی‌کرد آن چیزهایی که برای آمریکا مهم بود نقاط ژئوپولیتیک بود، مسائل اقتصادی بود بعدها بود که ما کم‌کم دارای اگر بتوانیم اسمش را بگذاریم «سیاست خارجی» در ورود آمریکا به این قضیه شدیم.

سیف زاده: نیترا می‌توانیم بگذاریم روی «منافع ملی، موقعیت استراتژیک و نقش هژمونی آمریکا»، آن وقت عوامل را مطالعه بکنیم و بحث باز برگردد به منافع ملی ما و موقعیت استراتژیک ما و جهانی شدن قدرت آمریکا، من هم با نظر حاج آقای معادیخواه موافق هستم لغت «سلطه» را به کار نبریم، به این معنا که شعاع تمدن آمریکا یک موقع کشوری بود سال ۱۷۷۶ یک موقع شد منطقه‌ای ۱۸۲۳ و یک موقع شد جهانی سال ۱۹۴۵ و اگر معکوسش را ما ببینیم همانطور که شما (دکتر قادری) فرمودید ما در تمدن مدرنیسم وارد نشدیم به خاطر این که حالا من از لحاظ فلسفی می‌گویم فلسفه اصالت جوهر بود یعنی ما خودمان را تطبیق بدهیم با یک مدل نه این که ما تأثیر ساز بشویم و به اصالت ذات ما تأکید نداشتیم و سعی در تغییر نداشتیم و حالا یک فلسفه‌ای به نام اصالت وجود را من طرح می‌کنم. اصولاً برنامه‌ای برای شرق نداشتیم برنامه‌ای برای قدرت داشتن نداشتیم و دقیقاً وقتی آمریکا جهانی می‌شود چون ما مهمترین نقطه استراتژیک دنیا هستیم از همان زمان انفعال ما کم‌کم شدیدتر می‌شود، گسترده‌تر می‌شود و در همه‌ی زوایا، فقط بعد نظامی نیست، همانطور که مثلاً در زمان انگلیس بود، بلکه بُعد جهانی پیدا می‌کند و انفعال ما جهانی می‌شود. و آمریکا می‌آید وارد کشور می‌شود که ما از سال ۱۳۴۲ واقعاً با انقلاب سفید هست که شدیداً از لحاظ کشوری انفعال خودمان را می‌پذیریم، گرچه آثاری دارد انفعال و در آن زمان می‌بینیم که تحولاتی وجود دارد در سطح کشوری. منتها یک بخشی که برای من مطرح است این است که مطالعه بکنیم که چرا همین الان هم باز دوباره همان حالت هست؟ یعنی الان که باز دوباره صحبت از آمریکا می‌شود یک گروهی در داخل کشور ما هست که می‌گویند چون کف زدند، اسلام رفت، باز می‌گویند نگاه کنید و ببینید عکس خانم‌ها را پزشک مرد ببیند یا پزشک زن ببیند.

این چیزی که دکتر زیبا کلام گفت مسأله‌ی مهمی است که ما هنوز هم آن حالت انفعالی را داریم و چه کسانی این نقش انفعالی را بازی می‌کنند چون این موقعیت بسیار حساسی است در این موقعیت شدیداً داریم از آن صحبت می‌کنیم و ببینیم چیست. منتها در سطح فردی یک چیز دیگری برای من مطرح می‌شود و این را باز جنابعالی به آن اشاره کردید. شاه ۱۹۵۳ عاشق آمریکاست. ولی شاه ۱۹۷۵-۱۹۷۰ «کوروش آسوده بخواب» است و ظاهراً مستقل عمل می‌کند به حدی که سردمدار افزایش قیمت نفت می‌شود، در آن آمریکایی‌ها علی‌هش هستند و اگر گزارشات ۷۶-۷۷-۷۵ را بخوانیم می‌بینیم آمریکایی‌ها شدیداً از شاه ناراحتند، اولاً می‌گویند این سلاح را برای چه می‌خواهید. ثانیاً می‌گویند قیمت نفت را موقعی که با حقوق شبه شاه در فشار قرار می‌گیرد شاه حاضر است راجع به قیمت نفت مذاکره کند آنجا که ما هفتاد هزار رقم محصول ما می‌توانیم داشته باشیم در نفت، آنجا که می‌گوییم ما فکر می‌کردیم ایران کوچک است حالا ایران می‌رود با استرالیا و آفریقای جنوبی صحبت می‌کند راجع به استقلال اقیانوس هند که ابرقدرتها نیابند در منطقه و این بحث خیلی عظیمی است یعنی ادعای ابرقدرتی می‌خواهد بکند. چون اقیانوسها در ارتباط با آبهای آزادند و چرا شاه در ۱۹۷۸ گرایشهای نفرت پیدا می‌کند و می‌گویند که من به اصطلاح توطئه شده‌ام؟ این را ما در رضاشاه هم می‌بینیم که با انگلیس اینطور بوده رضاشاه با کودتا می‌آید بعد رضاشاه منتفر می‌شود و می‌رود با آلمان چه حالتی است که این یک بعد، بعد داخلی ماست به نظرم که اگر بخواهیم با تئوری روان‌شناسی اجتماعی مطالعه‌اش بکنیم آیا این سادیسم نیست، آیا این سرخوردگی نیست که یک بار با انفعال مفرط و بعد، بعد به اصطلاح فعالیت؟

به نظرم می‌رسد که اگر با این وضع ببینیم پس می‌بینیم که شعاع تمدن، تمدن مدرنیسم، همانگونه آقای شکوری که فرمودند رفت به آمریکا و در آمریکا کم‌کم از سطح کشوری، منطقه‌ای و سپس جهانی شد و از این طرف انفعال ما شروع شد ما جهانی بودیم بعد کشوری شدیم و آمدیم داخل، این‌جاست که می‌توانیم دو رابطه بین دو سطح را برقرار بکنیم.

معاد یخوآه: ببینید آقای زیبا کلام! از مواردی که نشان می‌دهد که بالاخره مسأله‌ی اسرائیل مسأله‌ی مهمی بوده این نمونه است. این آقای دکتر قاسم غنی که هم سفیر ایران بوده در آمریکا هم سفیر ایران بوده در مصر و در ترکیه. در دوره‌ای که سفیر ایران در مصر بوده تقریباً همان از نظر زمانی

(اگر حافظه‌ام اشتباه نکند) موقعی است که همین بحث‌های آمریکا و اسرائیل را مطرح می‌کند یعنی نقش برجسته آمریکا در مسأله‌ی اسرائیل بیش از نقش شوروی و بیش از نقش دیگران است. یعنی این‌که بالاخره در این مسأله‌ی به رسمیت شناخته شدن اسرائیل و تأیید غصب سرزمین‌های اسلامی آمریکا نقش برجسته دارد، خود این دکتر قاسم غنی ابراز تأسف می‌کند. یعنی دکتر قاسم غنی از سیاستمدارهایی است که شدیداً ابتداءً عاشق آمریکاست در حدی که یک جایی دفاع می‌کند از خودش این‌که اگر من خوش بینم به آمریکا این دیدم هست، بینش هست، ولی وابستگی خاصی ندارم. یعنی یک کسی که وقتی آمریکا می‌خواهد لطمه بخورد متأسف می‌شود، این جور آدمی در آن مقطع ناراحت است از مواضع آمریکا راجع به اسرائیل در یادداشت‌هایش، که چرا آمریکا عواطف مسلمان‌ها را جریحه‌دار می‌کند و در این قضیه به عواقبش فکر نمی‌کند معترض است. یعنی می‌خواهم بگویم که از دید یک آدمی که نه روحانی بوده، نه آخوند بوده، نه عرب بوده بلکه یک آدم سیاستمدار علاقمند به آمریکا و تحصیل‌کرده دانشگاه بیروت و آنجا زبردست یک استاد آمریکایی بوده و بسیار علاقمند به آمریکا. یک آدمی است که دلش می‌خواهد ایران از انگلیس برود و با آمریکا وصل شود، این ابراز تأسف می‌کند از مواضع آمریکا راجع به اسرائیل. یعنی در واقع این خطا را این اشتباه را و او درک می‌کند. می‌خواهم بگویم خیلی دست کم نگیریم. البته بحث عوامل شکل‌گیری بدبینی نسبت به آمریکا را من معتقدم جدی‌تر بگیریم و یک خرده روی آن بحث اساسی بکنیم. خیلی مسأله را دست کم نگیریم که در واقع چون وقتی دست بالا بگیریم و روی آن بحث کنیم ممکن است یک مشکلی را حل بکند.

اخوان: من دو مطلب را اشاره می‌کنم. اول آن بحثی که ما شروع کردیم عنوانش بود «عوامل مؤثر در شکل‌گیری روابط ایران و آمریکا». تا آنجا که من می‌دانم شکل‌گیری کشور اسرائیل و حمایت آمریکا از اسرائیل و شکل‌گیری این کشور اصلاً ربطی به ما نداشت، این بعدها بود که ایران مسأله اسرائیل را به روابط خودش با آمریکا پیوند داد. یعنی این بحث دیگری است. من با شما موافقم، ایرانی‌ها در مجموع از این‌که آمریکا اسرائیل را شناسایی کرده و شکل‌گیری کشور اسرائیل را حمایت کرده ناراحتند و دل خوشی ندارند، منتها واقعیت اینست که این بحث دیگر است این یک.

دوم این که در داخل آمریکا وزارت امور خارجه، کنگره، افکار عمومی همه مخالف اسرائیل بودند، آنان اصلاً مخالف شکل گیری کشور اسرائیل بودند خیلی جالب است صرفاً شخص «ترومن» و قبل از او هم «روزولت» بود که از پیدایش اسرائیل حمایت می کرد، شرکت های نفتی هم البته مخالف شناسایی و حمایت آمریکا از شکل گیری کشور اسرائیل بودند. یعنی این بحثی که آقای دکتر زیبا کلام مطرح کردند سطح کلام و واقعاً ما را با مشکل مواجه می کند نمی گویم مهم نیست لازم هست اما لازم است که یک مقدار وارد جزئیات بشویم، به نحوی که اصلاً تشخیص بدهیم چه چیزی بوده است.

منوچهری: من هم نکته ای را راجع به اسرائیل اشاره کنم و آن این که یکی از وجوه عمده بحث ما شناخت یک طرف قضیه یعنی آمریکا و بعد شناخت طرف دیگر یعنی ایران بوده است. من فکر می کنم یک نکته ضروری است در رابطه با مسأله اسرائیل و آن این که اساساً در مباحث تنوریک یک سؤالی که هم چنان پاسخش مورد بحث است، وجود دارد و آن هم این است که «آیا آمریکا در خدمت اسرائیل است یا اسرائیل در خدمت آمریکاست» یعنی این که آیا واقعاً آمریکا دارد از اسرائیل حمایت می کند یا آمریکا دارد از اسرائیل استفاده می کند؟ من فکر می کنم نوع پاسخی که به این سؤال داده می شود در بحث ما خیلی مؤثر و مفید است یعنی ان شاء الله جلسه ی آینده تو بحث گفته بشود.

عوامل مؤثر در روابط ایران و آمریکا (۱)*

اخوان: جلسه ی پیش در مورد تاریخچه برقرار شدن و چگونگی ادامه ی روابط ایران و آمریکا صحبت کردیم و موضوع را از دیدگاه آمریکا یک مقداری بررسی کردیم و همچنین از دیدگاه ایران. یعنی به عوامل محرک برقرار شدن و توسعه ی این روابط اشاره کردیم، منتها به نظر من اگر به همین مطلب بسنده کنیم ممکن است با یک مشکل یا یک سوء تفاهم مواجه بشویم. به نظر من لازم است که ما یک عامل سوم یعنی ساختار بین الملل را هم وارد قضیه بکنیم. دلیل این است که اگر این کار را